



تهیه شده در:
معاونت اقتصادی
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران
فروردین ماه ۱۳۹۸

بررسی مسائل روز اقتصاد ایران

همکاران این شماره:

ناظر: دکتر جعفر خیرخواهان

مجری: سارا پارسی

مروری بر مکاتب اقتصادی منتخب

خلاصه مدیریتی

بررسی تاریخ عقاید اقتصادی از چند منظر حائز اهمیت است. کنفوسیوس در جمله‌ای خردمندانه عنوان کرده است که "اگر می‌خواهید آینده را تعریف کنید گذشته را مطالعه کنید"؛ به عبارت دیگر منشأ و ریشه رویدادها و تحولات مهم کنونی و مسیر حرکت جامعه و اقتصاد را باید در گذشته جستجو کرد. از این رو با شناخت عالمانه و آگاهانه گذشته و اندیشه‌های پیشینیان، اشراف کامل‌تری نسبت به موانع و مشکلات و نیز فرصت‌های موجود به دست می‌آید. ضمن آنکه جهل نسبت به تاریخ و پیشینه هر موضوع، انسان را مستعد افتادن در دام مباحثات غیررسمی کسالت‌بار و نیز اجرای سیاست‌های اقتصادی بدتر می‌کند. در نتیجه می‌توان ادعا کرد تاریخ نه فقط به این علت مهم است که کسانی که تاریخ نمی‌دانند محکوم به تکرار اشتباهات آن هستند، بلکه تاریخ با چشم‌انداز و وسعت دیدی که به انسان می‌دهد نیز ارزشمند است.

در صد سال گذشته در عرصه جهانی تحولات بسیاری مانند استقرار نظام‌های برنامه‌ریزی مرکزی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی و چین، فاشیسم در ایتالیا، سوسیالیسم ملی در آلمان هیتلری، توافق بزرگ در آمریکا، برتون وودز و اقتصاد کینزی پس از جنگ جهانی دوم، ملی‌شدن گسترده در انگلستان حزب کارگری، پیدایش دوباره اصول بازار آزاد در آلمان پس از جنگ، برنامه‌ریزی پنج‌ساله به سبک شوروی در هندوستان، تنظیم مقررات و مقررات‌زدایی در اطراف جهان، فروپاشی کمونیسم در شوروی، رشد اقتصادی بازار-محور و

صادرات-محور در ببرهای آسیایی و سپس چین و هند و ویتنام، سیاست‌های نفولیبیرالی، جهانی‌شدن و ... مشاهده شده است که پشت هر کدام از این برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های متفاوت اقتصادی، جنگ مکاتب و اندیشه‌های اقتصادی قرار داشته است.

نظر به اهمیت بررسی تاریخ عقاید اقتصادی، موضوع بولتن حاضر به مروری بر مکاتب اقتصادی منتخب شامل کلاسیک، نئوکلاسیک، اتریشی، نهادگرای قدیم، کینزی متعارف، کینزی جدید، کلاسیک جدید، نهادگرای جدید و اقتصاد رفتاری، اختصاص یافته است. در ادامه چکیده‌ای از مهم‌ترین نظرات و بنیاد اصلی تفکرات این مکاتب آورده شده است:

- **مکتب کلاسیک:** شالوده اصلی تفکر مکتب کلاسیک را "آزادی اقتصادی" تشکیل می‌دهد. کلاسیک‌ها معتقد بودند چون اقتصاد ذاتاً باثبات است، حتی اگر از تعادل خارج و دچار رکود یا رونق شود به صورت خودکار تصحیح می‌شود و به تعادل برمی‌گردد. سطح تولید و اشتغال کل اقتصاد را نیز طرف عرضه اقتصاد تعیین می‌کند و در نتیجه کمبود تقاضا و بیکاری پدید نمی‌آید. پس بدیهی است در چنین شرایطی نیازی به دخالت دولت در اقتصاد نیست. همچنین تجارت خارجی برای تمامی کلاسیک‌ها گره‌گشا و راه نجات از ایستایی اقتصادی و دستیابی به رشد اقتصادی است.
- **مکتب نئوکلاسیک:** مکتب نئوکلاسیک باهدف بازسازی افکار و اصول مکتب کلاسیک شکل گرفت. درعین حال ارائه نظریات جدیدی که تفاوت‌های کلیدی با نظریات مکتب کلاسیک داشت سبب شد تا این مکتب، پسوند "نئو" را به نام خود اضافه کند. به‌عنوان مثال برخلاف مکتب کلاسیک که واحدهای اقتصادی را به شکل طبقات اجتماعی می‌دید نئوکلاسیک واحدهای اقتصادی را به شکل عاملین فردی عقلانی و خودخواه مانند بنگاه یا مصرف‌کننده معرفی کرد. این مفروضات سبب شد تا افراد در اقتصاد نئوکلاسیک بیشتر به صورت موجودات تک‌بعدی در نظر گرفته‌شده و یک ماشین لذت‌ناמידه شوند که معمولاً تحت شرایط مادی به دقت تعیین‌شده، خود را وقف حداکثرسازی لذت و حداقل‌سازی درد و رنج می‌کنند.
- **مکتب اتریش:** طرفداران مکتب اتریش، همانند مکتب کلاسیک و نئوکلاسیک و حتی بیشتر از آن‌ها از بازار آزاد و عدم دخالت دولت حمایت می‌کنند. نکته جالب‌توجه آن است که برخلاف نئوکلاسیک‌ها که با دو پیش‌فرض کارآمدی کامل بازار و انسان عقلایی به دفاع از بازار آزاد می‌پرداختند و خواستار حداقل دخالت دولت بودند، اتریشی‌ها این‌گونه استدلال می‌کنند که نه بازار آن‌قدر کارآمد است که بتواند مانع اثرگذاری عوامل غیربازاری همانند سیاست‌های دولت شود و نه انسان آن‌قدر عقلانی است که بتواند همه مسائل موجود در جهان را درک کند ولی با این حال به علت آنکه بازار را قادر به تخصیص منابع می‌داند، بازار رقابتی را به دخالت دولت در اقتصاد ترجیح می‌دهند.

- **مکتب نهادگرایی قدیم:** اقتصاددانان طرفدار این مکتب با نقد تأکید مکاتب رایج (کلاسیک و نئوکلاسیک) بر مفهوم فردگرایی سعی کردند اهمیت ماهیت اجتماعی افراد را گوشزد کنند. این اقتصاددانان "افراد را محصول اجتماع خود" می‌دانستند و بر این باور بودند که لازم است تا نهادها یا قوانین اجتماعی که شخصیت افراد را تحت تأثیر قرار داده یا حتی شکل می‌دهند، بیشتر مورد تحلیل قرار بگیرند.
- **مکتب کینزی:** شالوده اصلی تفکر کینزی را نیاز به مداخله دولت در اقتصاد تشکیل می‌دهد. کینزین‌ها مسئله اصلی اقتصاد را کمبود تقاضای کل و بیکاری می‌بینند و به همین علت مدل اقتصاد کلان آن‌ها فاقد طرف عرضه است (عرضه را داده‌شده و آماده فرض می‌کنند) و تنها با طرف تقاضا تعریف شده است. در الگوی آن‌ها تقاضا تعیین‌کننده سطح محصول است. اقتصاددانان کینزی بر این باور هستند که برخلاف آنچه اقتصاددانان پیش از کینز عنوان کرده‌اند، اقتصاد همواره در تعادل نیست بلکه این امکان وجود دارد که اقتصاد در وضعیت رکودی به تعادل برسد و بازار توانایی تسویه بیکاری را نداشته باشد. کینزین‌ها در این حالت مداخله دولت را جایز می‌دانند و عنوان می‌کنند که دولت با مدیریت تقاضا می‌تواند تولید ناخالص داخلی را افزایش دهد و اقتصاد را از رکود خارج کند.
- **مکتب کینزی جدید:** اقتصاد کینزی جدید در واکنش به مشکل ضعف پایه‌های خرد تحلیل‌های اقتصاد کینز و با پذیرش فرضیه انتظارات عقلایی، موضوعیت یافت؛ بنابراین کینزین‌های جدید در بسیاری از مسائل (همانند عدم تسویه بازارها به صورت خودکار و دائم، امکان به تعادل رسیدن اقتصاد در بلندمدت با وجود بیکاری، نیاز اقتصاد به دخالت‌های دولت و سیاست‌های تثبیتی دولت برای به تعادل رسیدن اقتصاد) دارای طرز فکر مشابه با کینزین‌ها هستند. آن‌ها بر اهمیت نواقص اقتصاد (همانند عدم تقارن اطلاعات، چسبندگی قیمت‌ها و رقابت ناقص در بازار) در دنیای واقعی تأکید زیادی داشتند و تلاش کردند که با بهره‌گیری از مبانی خرد این نواقص را توضیح دهند.
- **مکتب کلاسیک جدید:** تفکر اصلی این مکتب را نیز همانند کلاسیک‌ها آزادی اقتصادی مبنی بر عدم دخالت دولت در اقتصاد و تسویه خودبه‌خود بازارها تشکیل می‌دهد. کلاسیک‌های جدید فرضیه انتظارات عقلایی را برای اولین بار مدل‌سازی کردند و در تحلیل‌های کلان خود مورداستفاده قرار دادند. آن‌ها وجود این انتظارات که مبنی بر پیش‌بینی وقایع آینده با بهره‌گیری از روش آینده‌نگر است را تسریع‌دهنده تسویه بازارها دانستند.
- **مکتب نهادگرایی جدید:** مفهوم کلیدی اقتصاد نهادگرایی جدید هزینه‌ی مبادله است. اقتصاددانان نهادگرایی جدید تأکید دارند که علاوه بر هزینه‌های تولید، هزینه‌های سازمان‌دهی و ضمانت اجرا و انجام فعالیت‌های اقتصادی (همانند زمان و پولی که عملاً در هنگام انجام خرید و گاهی چانه‌زنی برای کسب قیمت بهتر صرف می‌شوند یا حتی بیش از آن همانند هزینه‌ی تأمین نیروهای پلیس برای مقابله با سرقت، اداره‌ی

نظام دادگاه‌ها و حتی پایش و نظارت بر کارگران کارخانه‌ها) نیز وجود دارند که باید در هزینه مبادله گنجانده شوند.

- **اقتصاد رفتاری:** اقتصاد رفتاری به این دلیل این نام را به خود گرفته که می‌کوشد رفتارهای انسانی را به همان صورتی که هستند الگوسازی کند. این مکتب همچنین رویکرد خود را به مطالعه‌ی نهادها و سازمان‌های اقتصادی بسط می‌دهد و برای مثال تلاش می‌کند به سؤالاتی از این دست پاسخ دهد که بهترین راه سازمان‌دهی یک بنگاه کدام است یا مقررات مالی را باید به چه نحوی طراحی کرد. به همین دلیل این مکتب رابطه‌ی بنیادینی با مکتب نهادگرا دارد و حتی بعضی از اعضای این دو مکتب مشترک هستند. از ویژگی‌های این مکتب می‌توان به رویکرد بین‌رشته‌ای (روانشناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و ...)، اصلاح فروض اقتصاد متعارف، ارائه نظریات واقع‌گرایانه‌تر و مطابق با رفتار واقعی انسان‌ها و در نتیجه ارائه پیش‌بینی‌های دقیق‌تر و سیاست‌های مناسب‌تر و کارا تر اشاره کرد.

مقدمه

کنفوسیوس در بیان ضرورت بررسی تاریخ چنین عنوان کرده است که "اگر می‌خواهید آینده را تعریف کنید گذشته را مطالعه کنید؛" چراکه منشأ و ریشه رویدادها و تحولات مهم کنونی و مسیر حرکت جامعه و اقتصاد به گذشته مربوط می‌شود. پس با شناخت عالمانه و آگاهانه گذشته و اندیشه‌های پیشینیان، اشراف کامل‌تری نسبت به موانع و مشکلات و نیز فرصت‌های موجود به دست می‌آید.

در صد سال گذشته در عرصه جهانی تحولات بسیاری مانند استقرار نظام‌های برنامه‌ریزی مرکزی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی و چین، فاشیسم در ایتالیا، سوسیالیسم ملی در آلمان هیتلری، توافق بزرگ در آمریکا، برتون وودز و اقتصاد کینزی پس از جنگ جهانی دوم، ملی‌شدن گسترده در انگلستان حزب کارگری، پیدایش دوباره اصول بازار آزاد در آلمان پس از جنگ، برنامه‌ریزی پنج‌ساله به سبک شوروی در هندوستان، تنظیم مقررات و مقررات‌زدایی در اطراف جهان، فروپاشی کمونیسم در شوروی، رشد اقتصادی بازار-محور و صادرات-محور در ببرهای آسیایی و سپس چین و هند و ویتنام و سیاست‌های نئولیبرالی، جهانی‌شدن و ... ، مشاهده شده است که پشت هر کدام از این برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های متفاوت اقتصادی، جنگ مکاتب و اندیشه‌های اقتصادی قرار داشته است.

جان مینارد کینز در انتهای کتاب «نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول» درباره نفوذ و تأثیر بی‌همتای اندیشه‌های اقتصادی و اقتصاددانان چنین اظهار نظر کرد: "ایده‌ها و افکار اقتصاددانان و فیلسوفان سیاسی، چه آن هنگام که برحق هستند و چه زمانی که اشتباه می‌کنند، قدرتمندتر از آنی است که معمولاً تصور می‌شود. مردان اهل عمل، کسانی که خویشتن را در برابر نفوذ هرگونه فکر و اندیشه‌ای کاملاً مصون می‌دانند، معمولاً دست‌آموز چند اقتصاددان درگذشته هستند". او به این نکته اشاره داشت که موضوعات مهم اقتصادی درون چارچوبی بحث و استدلال می‌شوند که طی قرن‌ها و توسط تعدادی فیلسوف و اندیشمند اقتصادی شکل گرفته و بسط یافته است. جهل نسبت به تاریخ و پیشینه هر موضوع، انسان را مستعد افتادن در دام مباحثات غیررسمی کسالت‌بار و نیز اجرای سیاست‌های اقتصادی بدتر می‌کند. تاریخ نه فقط به این علت مهم است که کسانی که تاریخ نمی‌دانند محکوم به تکرار اشتباهات آن هستند بلکه تاریخ به خاطر چشم‌انداز و وسعت دیدی که به انسان می‌دهد نیز ارزشمند است.

اقتصاددان انگلیسی جورج شکل^۱ تا آنجا پیش رفت که در کتاب "شناخت‌شناسی و علم اقتصاد" نوشت "درحالی‌که در علوم طبیعی، آنچه در فکر و اندیشه می‌آید بر روی آنچه مشاهده شده است بنا می‌شود. در اقتصاد آنچه مشاهده می‌شود بر روی آنچه فکر شده است بنا می‌شود". (Shackle, 1972, 66). اینکه فعالیت‌های اقتصادی که در جامعه مشاهده می‌شوند چگونه تفسیر شوند عملاً به آنچه دیگران پیش‌تر درباره

¹ George Shackle

آن‌ها فکر کرده‌اند (و نوشته‌اند) بستگی دارد. این تأثیرگذاری بسیار بیش از آنی است که انسان‌ها تشخیص می‌دهند.

با نگاهی به تاریخ اقتصادی چند قرن گذشته مشخص می‌شود تعدادی از بهترین ذهن‌های بشری دل‌مشغول این مسئله شدند که چگونه می‌توان طرز کار اقتصاد را بهتر درک کرد و ثروت و شکوفایی اقتصادی به وجود آورد. این اندیشمندان با شرح و بسط مجموعه‌ای از نظریه‌ها و شواهد، اگرچه ناقص، به بخش اعظم اقتصاد مدرن و نظام اقتصادی جهان امروز شکل داده‌اند. آن‌ها با تلاش در طبقه‌بندی و دسته‌بندی جهان سعی کردند همه امور گیتی را معنادار کنند. هدف از علم فلسفه و هدف از نظریه‌پردازی در هر علمی، یافتن نظم و ترتیبی در این دنیای به ظاهر درهم و برهم بوده است؛ اما سوژه مورد مطالعه در علم اقتصاد و نظام سرمایه‌داری ایستا نیست بلکه پویا است یعنی قواعد حاکم بر عملیات آن در یک دوره زمانی یا در مکان و بستر نهادی دیگر، احتمال دارد در دوره‌ای دیگر و مکانی متفاوت فعال نباشد و سایر قواعد جای آن را گرفته باشد. پس هر نظریه اقتصادی را باید درون بستر تاریخی و ظرف زمانی و مکانی خویش ملاحظه و واریسی کرد.

تا اواخر قرن بیستم اکثریت اقتصاددانان از پیگیری مسائل تاریخی و داشتن دیدگاه تاریخی نسبت به مسائل اقتصادی گریزان بودند. از دید این اقتصاددانان ارزش تکنیک‌ها و ابزارهای اقتصادی بیش از ایده‌ها و اندیشه‌های اقتصادی بود. آن‌ها بر وجود حقایق اقتصادی جهان‌شمول و بدون زمان و مکان باور داشتند که باید کشف شوند و در نتیجه تاریخ را نادیده می‌گرفتند. به گمان آن‌ها ایده‌های گذشته و قدیمی یا در دانش اقتصادی جاری گنجانده شده است یا که خیلی ساده به کلی اشتباه هستند.

اما در دو دهه اخیر توجه و بازگشت به نیروها و عوامل تاریخی و اهمیت اندیشه‌های اقتصادی و تأثیر و ماندگاری آن‌ها مشاهده شده است. برای درک پدیده‌های اقتصادی و نتایج توسعه‌ای به شناخت تاریخ و نقش نهادها نیاز است. بدین منظور باید تعامل مفید و سازنده‌ای بین تاریخدان، اقتصاددان و سیاست‌گذار شکل بگیرد، به نحوی که با ترکیب علوم اقتصاد و تاریخ بتوان فهم و شناخت سیاست‌گذاران و مدیران را نسبت به محدودیت‌ها و علل و عوامل (عمدتاً نهادی) وقوع پدیده‌های اقتصادی بالا برد.

در بولتن اقتصادی حاضر، به شماری از ایده‌های درخشان و نظریات و مفاهیم مهم اقتصاددانان بزرگ اعصار گذشته تا زمان حال در قالب "مروری بر مکاتب اقتصادی منتخب" شامل مکاتب کلاسیک، نئوکلاسیک، اتریشی، نهادگرای قدیم، کینزی متعارف، کینزی جدید، کلاسیک جدید، نهادگرای جدید و اقتصاد رفتاری، پرداخته شده است.

سیر تغییر و تحول نظریه‌ها و اندیشه‌های اقتصادی با ذکر یک مثال

آنچه در ارتباط با نظریات و اندیشه‌های اقتصادی قابل تأمل است تنها نتیجه برگرفته از آن نظریه نیست بلکه سیر تغییر و تحول یک نظریه و اندیشه اقتصادی و اهمیت آن در گذر زمان نیز حائز اهمیت است. برای روشن‌تر

شدن این موضوع در ادامه به نظریه بسیار معروف "مزیت نسبی" در تجارت خارجی پرداخته شده است که دیوید ریکاردو^۱ اقتصاددان شهیر انگلیسی ۲۰۰ سال پیش عرضه داشت و بیشترین توجه را از سوی نظریه پردازان برجسته اقتصادی طی دو قرن گذشته به سوی خود جلب کرد.

به گفته رونالد فیندلی^۲ "اقتصاد مدرن و جهانی که امروز می‌شناسیم به طور حتم وابستگی بنیادی به تخصص‌گرایی و تقسیم کار بین افراد، بنگاه و ملت‌ها دارد. اصل مزیت نسبی که نخستین بار دیوید ریکاردو در سال ۱۸۱۷ آن را به روشنی توضیح داد و اثبات کرد، یک تحلیل بنیادی از منبع این منافع عظیم حاصل از تجارت است. اگرچه سابقه آگاهی از منافع تخصص‌گرایی به زمان‌های دور در همه تمدن‌های باستانی برمی‌گردد، اما تا زمانی که ریکاردو نظریه مزیت نسبی را معرفی کرد هیچ‌کس به یکی از عمیق‌ترین و زیباترین نتیجه‌ها در کل علم اقتصاد نرسیده بود. با اینکه منطق استدلال به طور یکسان برای تجارت بین اشخاص، بین بنگاه‌ها و بین مناطق یک کشور قابل کاربرد است، اما اصل مزیت نسبی در بستر تجارت بین‌الملل کشف شد و از آن زمان تاکنون مرتب بررسی، پژوهش و تکمیل می‌شود" (Findlay, 1987, 17-514).

تجارت بین‌الملل به انسان امکان و فرصت مصرف انواع کالاها و خدماتی را می‌دهد که در مکان‌هایی متفاوت طراحی، تولید و توزیع شده‌اند. اهمیت تجارت بین‌الملل از آنجا مشخص می‌شود که تصور شود که تا چه میزان وضع رفاهی و سطح رضایت انسان کمتر می‌بود اگر فقط چیزهایی را که در نزدیک او تولید شده بودند می‌توانست مصرف کند؛ اما به محض اینکه بتوان مکان تولید را از مکان مصرف جدا کرد، تنوع کالایی بیشتر، قیمت‌های پایین‌تر و بسیاری منافع ناشی از رقابت به جریان می‌افتند. تجارت بین‌الملل پیامد این جدایی و ناهمخوانی بین تولید و مصرف است.

ایده اصلی در پشت مزیت نسبی این است که هر کشوری (مهم نیست چقدر پیشرفته یا عقب‌مانده از نظر بهره‌وری نیروی کار در مقایسه با سایر کشورها باشد) قادر به شرکت در تجارت سودآور با همه کشورها است. حتی کشوری که نسبت به سایر کشورها در همه زمینه‌ها بالاترین بهره‌وری را داشته باشد قرار نیست و نباید هر چیزی را صادر کند، بلکه فقط باید آن کالاهایی را صادر کند که در آن‌ها مزیت نسبی دارد؛ بنابراین، به نحوی تناقض‌ناما یک کشور پیشرفته متوجه خواهد شد به نفعش است برخی کالاها را وارد کند حتی اگر می‌تواند آن کالاها را با بهره‌وری بیشتر (و هزینه کمتر) نسبت به سایر کشورها، در داخل تولید کند. برعکس کشورهایی که از مرز فناورانه فاصله دارند یعنی مزیت بهره‌وری «مطلق» (در مقایسه با سایر کشورها) در تولید هیچ کالایی ندارند هنوز هم می‌توانند کالاهایی را صادر کنند که در آن‌ها کمترین عدم مزیت نسبی دارند و کالاهایی را وارد کنند که در آن‌ها بیشترین عدم مزیت نسبی دارند و بدین ترتیب هر دو گروه کشور سود می‌کنند.

¹ David Ricardo

² Ronald Findlay

ریکار دو برای تفهیم نظریه خود دو کشور انگلستان و پرتغال را در نظر گرفت که هر دو می‌توانند دو کالای پوشاک (با ماده اولیه پشم) و نوشیدنی (با ماده اولیه انگور) را البته با استخدام مقادیر متفاوت نیروی کار تولید کنند در حالی که انگلستان در تولید هر دو کالا مزیت مطلق اما در تولید پارچه مزیت نسبی دارد. در نتیجه برای هر دو کشور سودآور است که انگلستان پارچه تولید و صادر کند و در عوض نوشیدنی وارد کند و پرتغال عکس آن عمل کند.

داگلاس ایروین^۱ معتقد است نظریه مزیت نسبی ریکاردو سه بینش قدرتمند به جهان اقتصاد معرفی کرد: (۱) مبنایی جدید برای تجارت ارائه داد. در شرایطی که همه کشورها مزیت مطلق نداشته باشند، همه کشورها می‌توانند مزیت نسبی داشته باشند؛ (۲) این نظریه همچنین تحولی اساسی در نحوه استدلال به نفع تجارت ایجاد کرد. کشورها فقط باهدف صادر کردن نیست که کالا صادر می‌کنند بلکه برای این است که بتوانند از عهده پرداخت هزینه واردات آنچه مایل‌اند مصرف کنند برآیند. (۳) در نهایت منبعی جدید برای افزایش کارایی، خلق ثروت و شکوفایی اقتصادی از محل تجارت بین‌الملل شناسایی کرد (Irwin, 2017, 7-15).

البته که جهان در ۲۰۰ سال گذشته و به ویژه در ۷۰ سال گذشته و پس از جنگ جهانی دوم و ایجاد سازمان‌های برتون وودز (صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) تغییرات زیادی کرده است. پس از جنگ جهانی دوم، قدرت‌های پیروز تشخیص دادند لازم است راهی پیدا کنند تا مطمئن شوند جنگ جهانی دیگری به راه نخواهد افتاد. آن‌ها با امضای توافقنامه عمومی تعرفه و تجارت که پیش‌تاز سازمان جهانی تجارت بود بنیانی برای تضمین رونق و شکوفایی و ثبات ایجاد کردند که در کنار آن صلح هم تضمین می‌شد. تجارت یک سازوکار اساسی برای رسیدن به ثبات و شکوفایی اقتصادی و سهیم شدن همگان در آن است. برای مثال طی ۲۵ سال گذشته، به لطف تجارت و گسترش جهانی‌شدن بیش از یک میلیارد نفر از مردم جهان (عمدتاً در آسیا و دو کشور چین و هند) از فقر بیرون آمدند.

اما در جهان امروزی مشاهده می‌شود که اقتصادهای پیشرفته به سمت فعالیت‌های خدماتی و دانش-بنیان میل کرده‌اند و سرعت توسعه فناوری و نوآوری باعث تغییر در ماهیت تجارت شده و فرصت‌های جدیدی به ارمغان آورده است. در این شرایط این پرسش مطرح می‌شود که آیا رویکردی که از تجارت آزاد و آزادسازی بازارها طرفداری می‌کند کماکان سیاست درستی است یا خیر. البته که این سیاست درست است اما هم‌زمان باید این مهم را در نظر داشت که جهانی‌شدن و تجارت خارجی در کنار فرصت‌های بسیاری که خلق کرده، ترس‌هایی نیز ایجاد کرده است از قبیل ترس از فراگیر شدن روبات‌ها و خودکارسازی تولید که جایگزین کارگران کم‌مهارت خواهند شد و اینکه آیا این اطمینان وجود دارد که همه مردم می‌توانند از مزایا و فرصت‌های تجارت خارجی بهره‌مند شوند یا این منافع فقط نصیب عده‌ای محدود می‌شود.

^۱ Douglas Irwin

اقتصاد جهانی اینک با زنجیره‌های ارزش جهانی^۱ روبرو است به نحوی که جهان و ماهیت تجارت بسیار پیچیده‌تر از گذشته شده است. در شرایطی که بسیاری از شرکت‌ها در کشورهای متفاوت در تولید کالاها دخیل هستند، حالا دیگر موضوع تجارت کالاهایی نیست که در یک مکان مشخص ساخته شده باشند بلکه محصولاتی است که مجموعاً در کشورهای متعددی ساخته می‌شوند و بنگاه‌های بسیاری در تولید آن‌ها مشارکت دارند. همچنین مهم است که دقت شود که ارزش تجارت در کجا تحقق می‌یابد؛ به عبارت دیگر منافع تجارت نصیب چه کسانی می‌شود. داده‌هایی که براساس تجارت ارزش افزوده^۲ تهیه شده است نشان می‌دهد چنانچه فقط براساس داده‌های ناخالص قضاوت شود، اشتباهی رخ می‌دهد. حقیقتاً این داده‌های جدید در عین حال که اهمیت تجارت آزاد را ثابت می‌کنند اما همچنین نشان می‌دهند چگونه اقداماتی که برای حمایت از بنگاه‌های داخلی در مواجهه با رقابت از سوی تأمین‌کنندگان خارجی صورت می‌پذیرد، در نهایت به همان بنگاه‌ها و صادرکنندگان داخلی آسیب می‌زند که در ابتدا هدف حمایت از آن‌ها بوده است. از این رو لازم است که کشورها به درک درستی از پیامدها و دلالت‌های سیاست‌ها و فعالیت‌هایی برسند که آینده آن‌ها را به عنوان یک اقتصاد پویا، نوآور، مولد و با ارزش افزوده بالا را شکل می‌دهند و رونق و شکوفایی برای کل اقتصاد و در همه بخش‌های ایجاد می‌کنند و البته شرکای تجاری آن را هم منتفع می‌سازند.

اینکه آحاد جامعه به چنان درک و درایتی برسند که واقعاً بهتر است کالاها و خدمات را در داخل یا خارج تولید شوند، با توجه به کشش و جذبه‌ای که هر کدام از مکان‌های جایگزین داخل یا خارج دارند و احساس عجز از وجود موانع مرتبط با فعالیت‌های تولیدی در فاصله‌ای دور از خریداران، جملگی یک قضیه اجتماعی اساسی هستند که آثار و تبعاتی بر نرخ رشد درآمد ملی اشتغال و سطح زندگی می‌گذارند. با توجه به تغییر دائمی برندگان و بازندگان از پیشرفت فناوری و تغییر سیاست‌گذاری، اینکه چقدر ضرورت دارد تولیدکنندگان به مصرف‌کنندگان نزدیک باشند نیز دائم مورد توجه قرار می‌گیرد.

این موضوعات، علاقه دیرین دولت‌مردان همچنین تحلیلگران، صاحبان کسب‌وکار، جامعه مدنی و اتحادیه‌های کارگری را به خود جلب کرد و نیز منشأ اختلاف‌نظرهای شدید شد، خواه در کارزار انتخابات ریاست جمهوری اخیر امریکا، یا در عقب‌گرد از روند جهانی‌شدن که در برخی کشورها مشاهده می‌شود یا مجادله بزرگ بر سر لغو قانون غلات در انگلستان در دهه ۱۸۴۰. پس تعجبی ندارد که برخی از ذهن‌های بزرگ هر نسل بشر درباره علل و پیامدهای تجارت بین‌الملل اندیشه کنند.

اقتصاددانان و دانشمندان اجتماعی همه روش‌ها یا نتایج ریکاردو را به شکل غیرانتقادی و درست نپذیرفتند و حفظ نکردند. برای مثال نظریه توزیع درآمد وی برای دانشجوی دوره دکتری اقتصاد در قرن بیست و یکم که کتب درسی برجسته و مقالات اساسی را مطالعه می‌کند چیزی برای گفتن ندارد. ریکاردو همچنین اغلب آماج

¹ Global Value Chains

² Value Added Data

انتقاد قرار می‌گیرد که به برخی از مهم‌ترین موضوعات در تجارت بین‌الملل بی‌توجه بوده است. او را متهم می‌کنند که مدلی ایستا و نه پویا ارائه داد و نقش مزیت مطلق را در برابر مزیت نسبی نادیده گرفت، فرضی غیرواقعی درباره عدم تحرک کار و سرمایه ساخت و از توجه به موضوع حیاتی توزیع منافع ناشی از تجارت غفلت کرد. انتقاد دیگر به شیوه برخورد ریکاردو با ابعاد سیاسی تجارت بین‌الملل مربوط می‌شود. بسیاری از این انتقادات و پرسش‌ها در قرن بیست و یکم کاملاً پرطنین است و نظرات ریکاردو درباره تجارت به مجادلات جاری بر سر جهانی‌شدن، مبادله نابرابر و فقر در جهان سوم و وجود گونه‌های مختلف سرمایه‌داری ربط پیدا می‌کند.

با همه اینها، تبیین ریکاردو که چرا تخصص‌گرایی در اقتصادهایی که به روی تجارت خارجی باز هستند فواید فراوانی دارد در تحلیل‌های اقتصادی متأخر و امروزی حفظ، تأیید و بسط داده شده است.

ریکاردو مثالی ساده و عمیقاً مجاب‌کننده ارائه داد تا نشان دهد چرا دو ملت پارچه را با نوشیدنی مبادله می‌کنند و چرا هر دو از چنین تجارتی منتفع می‌شوند حتی اگر یک ملت در تولید هر دو کالا بیش‌ترین بهره‌وری را داشته باشد. او با ساده‌سازی می‌خواست نظریه‌ای روشن و قابل‌فهم ارائه دهد و همراه با آن به این نتیجه‌گیری مهمی رسید که مزیت نسبی و نه مزیت مطلق اهمیت دارد.

با این حال پرسشی مطرح می‌شود که آیا اصل مزیت نسبی در قرن بیست و یکم مناسبت و موضوعیت دارد. در عصری که خدمات و نه فقط کالاها تجارت می‌شوند، در زمانی که داده‌ها، ایده‌ها و فناوری از مرزها عبور می‌کنند و وقتی بنگاه‌ها فرایند تولید را به شکل وظایفی سازمان‌دهی کرده‌اند که می‌توان درون خاک ملت‌های متفاوت انجام داد، به هرکسی باید حق داد که بپرسد آیا مثالی که برای برجسته کردن عوامل تعیین‌کننده تجارت کالاهای فیزیکی طراحی شده بود هنوز هم بهترین چارچوب سازمان‌دهی برای تجزیه و تحلیل هست یا خیر.

این پرسش یک نمونه از پرسش‌هایی است که انتظار می‌رود ذهن‌های درخشان اقتصادی در قرن بیست و یکم بتوانند پاسخ دهند. علم اقتصاد با نگاه به واقعیات جامعه و تغییر و تحولی که در هر دوره زمانی رخ می‌دهد شاخه‌ها و انشعابات فرعی بیشتری پیدا کرد و توانست با نیازهای جوامع همخوانی بیشتری بیابد. جالب‌توجه اینکه اگر تردیدهایی درباره پیش‌بینی‌های اصل مزیت نسبی وجود دارد به جهت‌گیری تجارت و نه منافع تجارت مربوط می‌شود.

حقیقتاً دفاع تندوتیز ریکاردو از تجارت آزاد و مخالفت متناظر وی با حمایت‌گرایی تا زمان حال برجستگی و دوام داشته است یعنی زمانی که تعداد افراد بیشتر و بیشتری در حال زیر سؤال بردن منافع جابجایی فرامرزی کالاها، خدمات، مردم، سرمایه‌گذاری و اندیشه‌ها هستند.

حتی پیش از اینکه واکنش‌های پوپولیستی در مخالفت با جهانی‌شدن و علیه مذاکرات توافقات تجارت آزاد در برخی از ملل غربی شکل بگیرد، دولت‌های ملی سیاست‌های تبعیض بیشتر به زیان منافع تجاری سایر کشورها را شروع کردند. در شرایطی که نظام تجارت جهانی بشدت مختل شده و نابهنجار وجود دارد، اگرچه تجارت خارجی هنوز سقوط نکرده است، آنگونه که در دهه ۱۹۳۰ سقوط کرد، با این حال سیاست‌گذاری کردن از همسایه‌ات^۱ در حال افزایش است. پیام ریکاردو شاید شنیده می‌شود اما قطعاً به میزان کافی به آن عمل نمی‌شود.

اینک با پژوهش‌هایی که انجام شده است می‌توان به درک بسیار بهتری از روش‌های متفاوتی که تجارت به جوامع منفعت می‌رساند و اندازه این منافع دست یافت. در پرتو تحلیل‌های روزافزون از اثر ادغام چین در اقتصاد جهانی از هنگام پیوستن این کشور به سازمان جهانی تجارت در سال ۲۰۰۱، همچنین قضاوت بسیار بهتری نسبت به هزینه‌های انسانی ناشی از تجارت بین‌الملل داشت.

هزینه‌های جهانی‌شدن عمدتاً در بازارهای کار محلی احساس می‌شود یعنی جاهایی که واکنش دولت‌ها به این هزینه‌ها بسیار کندتر از آنی بوده است که بسیاری تحلیلگران در ابتدا فکر می‌کردند. هزینه‌هایی که در ادبیات سیاست تجاری، با ادبیاتی خشک و رسمی هزینه‌های تعدیل^۲ نامیده می‌شوند. مسئله اساسی این است که پشتیبانی از اصلاحات تجاری و آزادسازی باید هم‌زمان و با توجه به توانایی دولت‌ها در بازسازی و اصلاح بازارهای کار محلی آن‌ها صورت بگیرد. پاشنه آشیل تجارت آزاد شاید سیاست‌های پر از عیب و ایراد در داخل کشورها باشد تا رفتار ناشایست شرکای تجاری.

اما پشت پا زدن یک‌جانبه به توافقات تجاری و خروج از سازمان جهانی تجارت لزوماً به معنای دور انداختن توصیه‌های سیاست‌گذاری اصلی ریکاردو در سیاست تجاری نیست. به یقین، ریکاردو در کتاب اصول خود از اصلاح تجاری یک‌جانبه هر کشور دفاع کرد؛ بنابراین آیا ریکاردو در اینجا جان بدر برده است؟ احتمالاً خیر. در عصر زنجیره‌های تأمین فرامرزی، دفاع از اصلاحات تجاری یک‌جانبه شاید ضعیف باشد هنگامی که با رویکردهای دوجانبه برای گشودن بازارها مقایسه می‌شود؛ بنابراین، یک‌بار دیگر، مناسبت و موضوعیت بینش‌های ریکاردو در پرتو شرایط معاصر مورد ارزیابی مجدد قرار می‌گیرد.

اما توقع زیادی است که از هر نظریه‌پرداز این انتظار برود که نظراتش طی قرن‌ها با مسائل روز مناسبت و همخوانی داشته باشد. از این گذشته چه کسی را می‌توان یافت که آینده این همه دور را به درستی پیش‌بینی

¹ Beggar-thy-Neighbor

یک نوع سیاست تجاری در عرصه بین‌المللی که یک کشور اتخاذ می‌کند تا مشکلات خود را کاهش و منافعی را افزایش دهد درحالی‌که باعث زیان و تضعیف کشورهای همسایه یا شرکای تجاری خود می‌شود. در دهه ۱۹۳۰ میلادی و پس از موج اول جهانی‌شدن و با وقوع بحران بزرگ اقتصادی در جهان، کشورهای بزرگ مانند آمریکا به چنین سیاستی متوسل شدند که زمینه‌ساز جنگ جهانی دوم شد. به قدرت رسیدن ترامپ در آمریکا و شعارهایی که سر می‌دهد، یادآور تکرار همان سیاست در عصر حاضر است.

² Adjustment Costs

کند؟ اسحاق نیوتن^۱ زمانی به یکی از رقبای فکری خود نوشت "اگر توانسته‌ام اندکی دورترها را ببینم به این علت است که بر شانه‌های غول‌ها ایستاده‌ام" ریکاردو یکی از این غول‌ها بود و در شهادت بر ارزشمندی دیرپای بینش‌های وی همین بس که این بینش‌ها نقطه شروع هرگونه تحلیل معاصر از نظام تجاری جهانی هستند. این اقتصاددان بزرگ و نظریه‌مزیت‌نسی وی را به شیوه‌های گوناگونی می‌توان پاس داشت، مثلاً با (۱) بررسی درک امروزی انسان از بینش‌های ریکاردو و شیوه‌هایی که پژوهشگران در سال‌های اخیر آن‌ها را شرح و بسط دادند؛ (۲) تحلیل موضوعیت داشتن مزیت نسبی ریکاردو در نظام تجاری جهانی کنونی که بسیار متفاوت از زمانی است که پارچه با نوشیدنی مبادله می‌شدند؛ (۳) بررسی موضوعیت امروزی توصیه‌های سیاستی ریکاردو که حمایت‌گرایی را رد و از تجارت آزاد یک‌جانبه حمایت می‌کرد.

در بخش‌های بعدی، به معرفی مکاتب و نظریه‌پردازانی اقتصادی پرداخته شده است که کمک کرده‌اند تا انسان‌ها همان‌طور که واقعاً هستند و در زندگی اقتصادی رفتار می‌کنند، شناخته و مدل‌سازی شوند. چنین مدل‌هایی، ابزار باارزشی برای سیاست‌گذاران هستند تا تابع رفاه اجتماعی یا خیر عمومی را بیشینه کنند.

۱- اقتصاد کلاسیک

شالوده اصلی تفکر کلاسیک را "آزادی اقتصادی" تشکیل می‌دهد؛ کلاسیک‌ها معتقد بودند چون اقتصاد ذاتاً باثبات است حتی اگر از تعادل خارج و دچار رکود یا رونق شود به صورت خودکار تصحیح می‌شود و به تعادل برمی‌گردد. سطح تولید و اشتغال کل اقتصاد را نیز طرف عرضه اقتصاد تعیین می‌کند و در نتیجه کمبود تقاضا و بیکاری پدید نمی‌آید. پس بدیهی است در چنین شرایطی نیازی به دخالت دولت در اقتصاد نباشد. همچنین تجارت خارجی برای تمامی کلاسیک‌ها گره‌گشا و راه نجات از ایستایی اقتصادی و دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی است.

مکتب اقتصاد کلاسیک با انتشار کتاب آدام اسمیت^۲ در سال ۱۷۷۶ به نام "تحقیقی درباره ماهیت و علل ثروت ملل" متولد شد. کتاب به موفقیت فراوانی دست یافت و یکی از بزرگ‌ترین آثار تمدن غرب شد. ایده‌هایی که اسمیت در این کتاب مطرح کرد اثری دائمی بر دنیای نظریه و سیاست‌گذاری اقتصادی گذاشت. در واقع ایده اصلی مکتب کلاسیک مبنی بر آزادی اقتصادی همان تمثیل مشهور اسمیت در کتاب ثروت ملل به نام دست نامرئی است.

آدام اسمیت که پدر علم اقتصاد نامیده می‌شود، با باور به نظم طبیعی که از دست نامرئی حاصل می‌شود، موافق اقتصاد آزاد و مخالف دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی بود. او ایده دست نامرئی را مطرح کرد که بر اساس آن، چنانچه یک فرد در جامعه آزاد گذاشته شود، به دنبال کسب حداکثر منافع و ثروت برای خود

^۱ Isaac Newton

^۲ Adam Smith

می‌رود، به همین ترتیب اگر تمام افراد یک جامعه آزاد گذاشته شوند، ثروت جامعه که مجموع ثروت افراد آن است، حداکثر می‌شود؛ بنابراین نیازی به دخالت دولت نیست (برای توضیح بیشتر به کادر ۱: نظریه دست نامرئی بنگرید) (قره‌باغیان، ۱۳۷۳، ص ۱۱۴). اسمیت برخلاف اسلاف مرکانتیلیست^۱ خود که ثروت ملل را در انباشت ذخایر فلزات قیمتی مانند طلا و نقره می‌دانستند، بر نیروی انسانی و محصول کارش تأکید داشت. وی معتقد بود، تولید ثروت عمدتاً با تقسیم کار و گسترش تخصص، افزایش می‌یابد. منافع تقسیم کار هنگامی به حداکثر می‌رسد که وارد بازارهایی به گستره ملی و بین‌المللی شود. پس گسترش بازارها و تشویق به آزادی تجارت بین‌الملل باعث افزایش ثروت ملل می‌شود.

کادر ۱: نظریه دست نامرئی

آدام اسمیت نظریه دست نامرئی خود را این‌گونه شرح می‌دهد که "هرکس لزوماً کوشش می‌کند تا آنجا که ممکن است درآمد خود را به حداکثر برساند. او و دیگران در این عمل عمداً قصدی برای ازدیاد منافع اجتماع ندارند و در عین حال نمی‌دانند که فعالیت آن‌ها تا چه حد به نفع جامعه است. هنگامی که شخصی کالای داخلی را به کالای خارجی ترجیح می‌دهد فقط به دنبال منافع خود است گرچه ممکن است این تصمیم موجب هدایت یک صنعت به تولید کالایی شود که ارزشی بسیار برای جامعه داشته باشد ولی باید توجه داشت که قصد آن فرد فقط تأمین منافع شخصی بوده است. در این مورد و موارد مشابه شخص مذکور و سایر افراد جامعه به وسیله یک دست نامرئی هدایت شده‌اند و تأمین منافع اجتماع هدف اصلی آن‌ها نیست. هر فرد در تعقیب منافع خصوصی خود زینانی برای منافع اجتماعی به وجود نخواهد آورد زیرا در این جریان غالباً منافع جامعه را خیلی مؤثرتر از هنگامی بالا می‌برد که عمداً به این کار می‌پردازد. من هرگز وضعیتی را ندیده‌ام که افراد برای منافع اجتماعی دست به تجارت بزنند و نتیجه کارشان از دیگران بهتر باشد. در واقع می‌توان گفت هرکس به خاطر منافع عمومی دست به فعالیت تجاری بزند دارای هدف مشخصی نبوده و به زودی از کار خود منصرف می‌شود" (تفضلی، ۱۳۹۴، ص ۹۹).

پرسش مهمی که اسمیت مطرح کرد این بود که آیا نفع شخصی با منافع عمومی و نظم اجتماعی سازگاری دارد یا خیر؟ اسمیت در پاسخ، چنین بیان می‌کند که "انسان تقریباً همیشه به یاری هموعان خود احتیاج دارد و حساب کردن تنها روی خیرخواهی آن‌ها امری بیهوده است. آدمی در جلب یابوری و همراهی دیگران وقتی بهتر کامیاب می‌شود که آنان را ذی‌نفع سازد و قانع کند که قبول پیشنهاد او به نفع خود آن‌ها است.

^۱ ایده اصلی نظریه مرکانتیلیسم این بود که هر کشوری باید کوشش کند بیشتر صادر نماید و کمتر وارد کند تا در نهایت به مازاد تراز بازرگانی دست یابد. از آنجایی که وسیله پرداخت بین‌المللی طلا یا نقره بود، بنابراین مازاد تجاری کشور به افزایش ذخایر فلزات قیمتی از جمله طلا یا نقره می‌انجامید که به نوبه خود موجب افزایش ثروت ملی و تقویت جایگاه اقتصادی کشور در عرصه جهانی می‌گردید. متناسب با این دیدگاه، مرکانتیلیست‌ها از دخالت دولت در اقتصاد و تجارت خارجی در راستای کنترل واردات و افزایش مازاد تراز پرداخت‌ها پشتیبانی می‌کردند (دینی ترکمانی، ۱۳۹۱).

این همان کاری است که فردی که مبادله معینی را پیشنهاد می‌کند انجام می‌دهد؛ معنای پیشنهادش چنین است: آنچه را که من به آن نیاز دارم به من بدهید تا من هم آنچه را شما به آن احتیاج دارید به شما بدهم. مفهوم هر معامله همین است و به همین ترتیب است که ما امروزه بیشتر خدمات و چیزهای موردنیاز خود را از یکدیگر به دست می‌آوریم. این از خیرخواهی قصاب، شراب‌فروش و نانوا نیست که ما بر سر میز خود شام داریم، بلکه از علاقه آن‌ها به نفع خودشان است. ما به انسانیت و نوع‌دوستی آن‌ها متوسل نمی‌شویم، بلکه به نفع‌طلبی و سودجویی آن‌ها متکی هستیم. ما از نیازمندی‌های خود با آن‌ها صحبت نمی‌کنیم، بلکه به زبان منافعشان با آن‌ها سخن می‌گوییم" (ثروت ملل، ص ۳۲۳).

بنابراین از نظر اسمیت آنچه انگیزه اساسی مبادله را فراهم می‌کند، نه حس خیرخواهی نوع بشر که حس منفعت‌طلبی و منفعت‌جویی شخصی نوع بشر است. به عقیده اسمیت، برای پاسخ به نیازمندی‌های انسان‌ها، مبادله‌ای که بر اساس منفعت شخصی بین دو طرف مبادله صورت می‌گیرد، بسیار مناسب‌تر و کارا تر از خیرخواهی افراد است.

اسمیت چنین استدلال می‌کرد که در یک اقتصاد آزاد تولیدکنندگان در تلاش برای کسب سود به رقابت با یکدیگر می‌پردازند و تلاش خواهند کرد محصولات ارزان‌تر و بهتری به بازار ارائه کنند که در نهایت باعث می‌شود هزینه‌های تولید خود را به کمترین میزان ممکن کاهش دهند و بدین ترتیب تولید ملی حداکثر می‌شود (برای توضیح بیشتر به کادر ۲: مفهوم رقابت بنگرید) (چانگ، ۱۳۹۸).

کادر ۲: نظریه رقابت

رقابت یکی از محوری‌ترین و مهم‌ترین مفاهیم در نظریه علم اقتصاد است. در نظریه‌های اقتصادی از واژه رقابت، نظام بازار و به عبارت دیگر بازار رقابتی به عنوان ساختار ویژه‌ای از بازار یاد می‌شود که بهترین سازوکار هماهنگی و تخصیص منابع است و با افزایش دسترسی مصرف‌کننده‌ها به کالاها و خدمات باکیفیت و با قیمت‌های پایین سبب افزایش رفاه جامعه می‌شود.

از دیدگاه اقتصاددان کلاسیک، بازار رقابت کامل بازاری است که:

- ۱- تعداد خریداران و فروشندگان به قدری زیاد باشند که قیمت بازار در کوتاه مدت انعطاف‌پذیر باشد ولی در بلندمدت تا زمانی که عرضه و تقاضا برای کالا ثابت باشد، انعطاف‌پذیر نباشد.
- ۲- کالای تولیدشده همگن یا متجانس باشد.
- ۳- بازار شفاف باشد به طوری که اطلاعات کافی از هر جهت در رقابت کامل در اختیار خریداران و فروشندگان قرار بگیرد.

۴- تحرک عوامل تولید وجود داشته باشد به طوری که هر کس آزاد باشد تا در هر کجا که مورد نظر اوست، کار کند یا در آنجا از خدمات مایملک خویش استفاده کند. بر اساس این خصیصه ورود به بازار و خروج از بازار نیز بلامانع است (تفضلی، ۱۳۹۳، ص ۹۹).

هرچه شرایط ذکر شده بیشتر برقرار باشد بازار به ساختار رقابتی نزدیک‌تر است.

بازار رقابتی به گونه‌ای عمل می‌کند که تخصیص منابع به درستی صورت پذیرد چراکه مکانیزم بازار رقابتی سبب نزدیکی قیمت‌های بازار به قیمت‌های طبیعی (قیمت‌های رقابتی) می‌شود؛ در قیمت‌های طبیعی تخصیص منابع به نحوی است که نرخ سود سرمایه‌گذاری و نرخ دستمزد کارگران ماهر در تمامی فعالیت‌های اقتصادی یکسان باشد؛ به عبارت دیگر رقابت در هر بخش موجب برابری قیمت‌های بازار با هزینه‌های تولید می‌شود. ضمن آنکه شکل‌گیری رقابت بین بخش‌ها نیز به گونه‌ای ساختار هزینه‌ها را شکل می‌دهد که نهایتاً نرخ سود در تمامی بخش‌ها یکسان می‌گردد. قیمت‌هایی که از طریق این مکانیزم ایجاد می‌شوند مرکز ثقل نظام بازار هستند و در صورت ایجاد اختلال در نظام نهایتاً قیمت بازار به قیمت‌های طبیعی بازمی‌گردد (خداداد کاشی، ۱۳۸۸).

پس از آنکه بازار رقابتی توسط کلاسیک‌ها معرفی شد، اقتصاددانانی که تحقق بازار رقابت کامل در واقعیت را امری دور از ذهن می‌دانستند، نظریه‌های متعددی برای کشف ساختارهای سازگار با واقعیت ارائه کردند که برآیند این نظریه‌ها شکل‌گیری طیف گسترده‌ای از ساختار بازار از رقابت کامل تا رقابت انحصاری، انحصار چندجانبه و انحصار خالص بود. مهم‌ترین تفاوت میان ساختار رقابت کامل با دیگر ساختارها، تفاوت در نظام قیمت‌گذاری است. در حالی که در بازار رقابت کامل، قیمت از برابری با هزینه نهایی شکل می‌گیرد، در بازارهای با ساختار غیررقابتی برای هر واحد خرید صورت گرفته در بازار، قیمت بالاتر از هزینه نهایی است و به عبارتی، شرط برابری قیمت با هزینه نهایی برقرار نیست. مهم‌ترین پیامد این عدم برابری، تخصیص غیربهبینه منابع، انتقال سود از مصرف‌کننده به تولیدکننده و کاهش رفاه مصرف‌کننده است. بر این اساس دولت‌ها برای حمایت از حقوق افراد جامعه و کاهش رفاه از دست‌رفته آنان، همواره سعی نموده‌اند در سیاست‌ها و قوانین ابلاغی به منع انحصار و تنظیم آن بپردازند (فیض پور و امامی میبیدی، ۱۳۹۲).

اسمیت به مسئله تقسیم کار بسیار اهمیت می‌داد و آن را لازمه توسعه اقتصادی می‌دانست. وی به طور ویژه بر سه اثر مهم تقسیم کار یعنی ایجاد مهارت و افزایش کارایی، صرفه‌جویی در زمان و سرانجام اختراع ماشین‌آلات تأکید می‌ورزید (متوسلی، ۱۳۹۶، ص ۱۶۷). اسمیت عقیده داشت تقسیم کار موجب افزایش بهره‌وری عامل کار و در نتیجه افزایش درآمد واقعی افراد و از جمله سرمایه‌داران می‌شود. همچنین افزایش درآمد واقعی موجب

افزایش پس انداز و سرمایه گذاری ها می شود و در نتیجه تراکم سرمایه و همراه با آن پیشرفت فنی مورد نیاز حاصل می گردد (تفضلی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۲).

به دنبال نظریه دست نامرئی اسمیت، اقتصاد سیاسی به سمت آزادی اقتصادی تمایل یافت و اقتصاد کلاسیک به مشهورترین عبارتش دست یافت که طبق آن "عرضه تقاضای خودش را به وجود می آورد". این ایده که موسوم به قانون سی (برگرفته از نام ژان باتیست سی^۱ اقتصاددان معروف فرانسوی) است، احتمال تولید بیش از حد و کمتر از حد را رد می کند (برای توضیح بیشتر به کادر ۳: قانون سی بنگرید) (اسنودان، ۱۳۹۷، ص ۵۵).

کادر ۳: قانون سی

در سال ۱۸۰۳ کتاب "رساله اقتصاد سیاسی" جان باتیست سی منتشر شد و در آن قانونی مطرح شد که به قانون سی مشهور گردید. بر حسب این قانون، عرضه کننده کالا با فروش کالای خود درآمدی به دست می آورد که درصدی از آن را صرف هزینه همان کالا و کالاهای دیگر و درصد دیگر را پس انداز می کند. از آنجاکه فرض می شود پس انداز کنندگان و سرمایه گذاران یک گروه هستند و به خاطر سود، پس انداز و سرمایه گذاری می کنند پس انداز با سرمایه گذاری برابر است (تفضلی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۱) و از سوی دیگر نیروی کار با هدف کسب درآمدی عرضه می شود که از آن برای خرید محصول تولیدشده، استفاده می شود. به عبارت دیگر از آنجاکه تولید به طور همزمان، درآمد و قدرت خرید ایجاد می کند، هیچ مانعی برای اشتغال کامل وجود ندارد. لذا چنین نتیجه گیری می شود که در اقتصاد سرمایه داری کمبود تقاضا به وجود نمی آید. این جمله که "عرضه، تقاضای خود را ایجاد می کند"، اساس قانون سی است.

البته قانون سی احتمال وقوع تخصیص نادرست منابع یا عرضه بیش از حد کالاهای معین را انکار نمی کند بلکه عنوان می کند این امر موقتی خواهد بود و عرضه بیش از حد کالا نمی تواند برای همه کالاها اتفاق بیافتد. در روایت نئوکلاسیکی از قانون سی استدلال می شد که رکود به علت کمبود تقاضا یا کمبود پول رخ نمی دهد. کالاهای بیشتری که برای آن ها تقاضا وجود دارد تولید می شوند، عرضه بیشتر این کالاها باعث تحریک تقاضا در بازارهای دیگر خواهد شد؛ بنابراین با تحریک تولید و نه مصرف است که رونق به وجود می آید.

اما کینز با طرح نظریه "تقاضای مؤثر" خود سعی کرد روایت نئوکلاسیکی از قانون سی را باطل کند. حتی عده ای معتقد بودند نظریه کینزین با طرح تقاضای مؤثر می خواست قانون کینز را جایگزین قانون سی کند که در قانون کینز گفته می شود "تقاضا عرضه خود را به وجود می آورد." در واقع در کوتاه مدت شاید حق با کینز

^۱ Jean-Baptiste Say

باشد که برای خروج سریع از رکود و هدایت اقتصاد به سمت رونق اقتصادی و ایجاد تحرک در بخش عرضه، ابتدا باید بخش تقاضای اقتصاد تحریک شود. درحالی‌که از دیدگاه کلی، این قانون هم یک‌سویه است چون طرف عرضه را نادیده گرفته است؛ به عبارت دیگر هرگونه سیاستی برای دوره زمانی خاصی معنا دارد و در ابعاد کلان‌تر هر مکتب اقتصادی برای بازه زمانی خاصی توجیه داشته و با واقعیت‌های اقتصادی کشورها در آن دوره همخوانی پیدا می‌کند. درواقع عرضه و تقاضا، هر دو مهم هستند که اولی برای بلندمدت و دومی در دوره کوتاه‌مدت اثرگذاری بیشتری دارند.

بیشتر اقتصاددانان کلاسیک قانون سی را باور داشتند. منطبق ادعا این بود که هر فعالیت اقتصادی خاص، درآمدهای خاص خود (دستمزد، سود و مواردی از این دست) را تولید می‌کند که معادل ارزش محصول تولیدی آن است. بدین ترتیب استدلال می‌شد به دلیل کاهش تقاضا هیچ‌گاه رکود اقتصادی روی نخواهد داد و رکودهای اقتصادی احتمالاً باید به دلیل عوامل برون‌زا مانند جنگ یا ورشکستگی یک بانک بزرگ روی دهند. از آنجاکه بازار به‌طور طبیعی رکود ایجاد نمی‌کند، هرگونه تلاش دولت برای مقابله با آن مثلاً با مخارج تعمیری و ایجاد کسری بودجه، به دلیل ایجاد اختلال در نظم طبیعی محکوم است. این موضوع به معنای آن بود که در عصر اقتصاد کلاسیک رکودهایی که امکان داشت کوتاه‌تر شوند یا از شدت‌شان کاسته شود، با مداخله‌ی دولت طولانی می‌شدند (چانگ، ۱۳۹۸).

از دیگر نظریات معروف مکتب کلاسیک که تمایل این مکتب به آزادی اقتصادی را نشان می‌دهد، نظریه "مزیت نسبی"^۱ تجارت است. دیوید ریکاردو با انتشار کتاب "در باب اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌ستانی" در سال ۱۸۱۷ یکی از ماندگارترین پیشبردهای علمی به تحلیل تجارت بین‌الملل را انجام داد. ریکاردو در این جزوه علاوه بر مطرح کردن آنچه به اصل یا قانون مزیت نسبی معروف شد اثرات تعرفه‌های وارداتی و یارانه‌ها بر تخصیص منابع، تجارت و میزان سود؛ تأثیر شوک‌ها بر تجارت بین‌الملل و شرایطی را که انگلستان با مستعمرات خود تجارت می‌کرد بررسی کرد.

آدام اسمیت ادعا می‌کرد هر کشور اقدام به صادرات کالاهایی می‌کند که در تولید آن‌ها کارا تر باشد. اسمیت نام این نظریه را «مزیت مطلق» گذاشت. طبق این نظریه، اگر مثلاً چین خودرو، کامپیوتر و مواد غذایی را کارا تر از امریکا تولید می‌کند پس همه این کالاها به امریکا صادر خواهد شد و امریکا صادراتی نخواهد داشت. امریکا با واردات کالاهای چینی درنهایت دچار کسری تجاری سنگین با چین می‌شود که در عوض به آن کشور دلار خواهد داد.

¹ Comparative advantage

اما ریکاردو با معرفی نظریه مزیت نسبی ثابت می‌کند تحت مفروضات خاصی، حتی زمانی که کشوری نمی‌تواند هیچ‌کدام از محصولات خود را ارزان‌تر از کشور دیگری تولید کند و یا به عبارت دیگر دارای مزیت مطلق در تولید هیچ کالایی نیست، برقراری تجارت آزاد میان آن‌ها به هر دو کشور اجازه خواهد داد تولید خود را حداکثر کنند و رفاهشان را افزایش دهند. این کشورها با تخصص در محصولاتی که در آن‌ها مزیت نسبی دارند و صادر کردن این محصولات می‌توانند به این هدف دست پیدا کنند (برای توضیح بیشتر به کادر ۴: نظریه مزیت (کارایی) نسبی ریکاردو رجوع شود) (چانگ، ۱۳۹۸)؛ از این‌رو تجارت، باعث ایجاد تخصص‌گرایی و تقسیم کار بین‌المللی می‌شود، درآمد جهانی را افزایش می‌دهد و بهترین استفاده از منابع در سطح بین‌المللی را ممکن می‌سازد. در واقع با توسعه صادرات و واردات، فضای بیشتر و فرصت‌های جدیدتری برای انباشت سرمایه داخلی و ظهور خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها فراهم می‌شود (متوسلی، ۱۳۹۶، ص ۱۸۳).

کادر ۴: نظریه مزیت (کارایی) نسبی ریکاردو

فرض کنید آمریکا و ژاپن هر کدام دو کالای خودرو و برنج تولید می‌کنند. در آمریکا یک کارگر در هر سال می‌تواند یک خودرو یا یک تن پسته تولید کند؛ اما در ژاپن، کارگر کشاورزی دو تن برنج و کارگر صنعتی ۳ خودرو در سال تولید می‌کند. کارگر ژاپنی در تولید هر دو کالای برنج و خودرو به صورت مطلق کارایی بیشتری از کارگر آمریکایی دارد؛ اما کارگر ژاپنی در تولید خودرو کارایی نسبی بیشتر و کارگر آمریکایی در تولید برنج ناکارایی نسبی کمتری دارد. به بیان دیگر، کارگر ژاپنی در تولید خودرو سه برابر کارگر آمریکایی اما در تولید برنج دو برابر کارگر آمریکایی است.

آنچه ریکاردو ثابت کرد این بود که اگر هر دو کارگر آمریکایی و ژاپنی در تولید کالایی که در تولید آن بهتر هستند تخصص پیدا کنند و سپس آن را باهم مبادله کنند نفع بیشتری می‌برند.

استدلال ریکاردو به این شرح است. فرض کنید آمریکا ۲۰۰ کارگر و ژاپن ۱۰۰ کارگر دارد و کارگران به طور برابر بین تولید خودرو و برنج در هر کشور تقسیم شدند. پس آمریکا ۱۰۰ خودرو و ۱۰۰ تن برنج تولید می‌کند در حالی که ژاپن ۱۵۰ خودرو و ۱۰۰ تن برنج در یکسال تولید می‌کند. مجموع تولید هر دو کشور ۲۵۰ خودرو و ۲۰۰ تن برنج است.

حال ببینیم چه اتفاقی می‌افتد وقتی ژاپن در تولید خودرو و آمریکا در تولید برنج تخصص یابند. در ژاپن ۱۰۰ کارگر ۳۰۰ خودرو و در آمریکا ۲۰۰ کارگر ۲۰۰ تن برنج تولید می‌کنند. با اینکه ژاپن در تولید هر دو کالا مزیت مطلق داشت اما هر کشور با تخصص یافتن در تولید کالایی که مزیت نسبی داشت، باعث شدند تولید جهانی خودرو به میزان ۵۰ خودرو افزایش یابد.

دلیل دیگری که کلاسیک‌ها در اثبات عدم نیاز به دخالت دولت در اقتصاد عنوان کردند بحث خنثی بودن سیاست‌های پولی است. پول و اثرگذاری آن بر بخش حقیقی، از مهم‌ترین موضوعات در اقتصاد کلان معاصر است و میدان آرا و نزاع داغ اقتصاددانان شده است. اقتصاددانان کلاسیک معتقد بودند، پول هیچ تأثیر حقیقی بر اقتصاد واقعی و فعالیت‌های اقتصادی ندارد و صرفاً بخش حقیقی اقتصاد را پشت‌هاله قیمت‌ها مخفی می‌کند. تکیه‌گاه این دیدگاه نیز همان قانون سی است که عنوان می‌کند در همه بازارها عرضه، تقاضای خود را به وجود می‌آورد لذا تقاضا برابر عرضه و بازار در تعادل است و در چنین حالتی پول به عنوان یک هاله، تنظیم‌کننده سطح متناسب قیمت‌ها است و هیچ نقشی در وضعیت تعادل یا عدم تعادل بازار کالاها ندارد. باید توجه داشت که طبق دیدگاه کلاسیکی، پول نمی‌تواند کالا باشد و قیمت آن در بازار تعیین‌گرده (شاکری، ۱۳۸۷، ص ۸۲۲). برداشت ساده از این دیدگاه کلاسیک این است که با تغییر عرضه پول و به عبارت دیگر با بهره‌گیری از سیاست‌های پولی نمی‌توان بر بخش حقیقی اقتصاد اثر گذاشت. لذا حضور دولت برای اجرای سیاست‌های پولی هیچ توجیهی ندارد.

البته اقتصاددانان کلاسیک به‌طور کلی حضور دولت را نفی نمی‌کردند بلکه آن‌ها حداقل دخالت دولت را خواستار بودند و وظایف حداقلی از جمله تأمین امنیت داخلی و خارجی کشور، تولید برخی از کالاهای عمومی و فراهم آوردن خدمات اجتماعی که بخش خصوصی نتواند آن‌ها را تولید یا ارائه کند، حمایت از مالکیت خصوصی و حفاظت از منافع بخش خصوصی و کنترل نظام پولی را برای دولت در نظر گرفته بودند.

جان استوارت میل^۱ از دیگر نظریه‌پردازان مشهور مکتب کلاسیک در کتاب خود با عنوان "اصول اقتصاد سیاسی" مطرح کرد که "قوانین و شرایط تولید ثروت از نظر طبیعی قوانین مطلق بوده و هیچ‌گونه ضابطه ارادی در آن وجود ندارد ولی در مورد توزیع ثروت وضع به این منوال نیست زیرا قوانین توزیع با نهادهای اجتماعی سروکار دارد. انسان به‌طور فردی یا جمعی می‌تواند هر طور که مایل باشد قوانین توزیع ثروت را تغییر دهد" (تفضلی، ۱۳۹۴، ص ۱۷۲). در نتیجه ماهیت قوانین توزیع در هر جامعه‌ای متفاوت است و تابع نهادها و پیشینه تاریخی آن جامعه است. لذا گرچه میل نیز همانند سایر اقتصاددانان مکتب خود طرفدار سرسخت عدم دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی بود در مواردی که به بازتوزیع ثروت در جامعه برای بهبود رفاه اجتماعی فقرا و محرومان منتهی می‌شد دخالت دولت را مجاز می‌دانست. به‌عنوان مثال او معتقد به تعیین محدودیت بر حقوق ارث، گرفتن مالیات، دادن یارانه، نحوه و حق مالکیت دهقانان، تقسیم سود و احداث تعاونی‌ها و قوانین برعلیه تقلب‌های بازرگانی توسط دولت بود (قره‌باغیان، ۱۳۷۳، ص ۱۴۸).

¹ John Stuart Mill

مکتب کلاسیک به بنیادی‌ترین سؤال اقتصاد مبنی بر آنکه چه چیزی ارزش می‌آفریند با استفاده از «نظریه ارزش» پاسخ داد. نظریه ارزش در اقتصاد اساس نظریه درباره شکل‌گیری قیمت است. دلیل آنکه امروزه این پرسش برای خوانندگان جالب‌توجه به نظر نمی‌رسد این است که با پیشرفت‌های نظری به آن پاسخ داده شده است. اقتصاددانان کلاسیک مانند آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و کارل مارکس^۱ معتقد بودند ارزش را هزینه‌های تولید تعیین می‌کند و از آنجایی که هزینه تولید با دستمزد پرداختی به کارگر تعیین می‌شود، چنین نتیجه گرفته می‌شود که کار است که ارزش می‌آفریند. همان‌طور که در این تحلیل نیز مشاهده می‌شود دیدگاه کلاسیک مؤید اثرگذاری طرف عرضه بر اقتصاد است و هیچ توجهی به طرف تقاضا نشده است.

همه اقتصاددانان کلاسیک در نظریات اقتصادی خود به موضوع رشد پرداخته‌اند. دلیل اهتمام نظریه‌پردازان کلاسیک به مباحث رشد نیز از تأکید و اهتمام آن‌ها بر طرف عرضه اقتصاد نشأت می‌گیرد. آنچه نظریات رشد کلاسیکی را از نظریات رشد بعدی متمایز می‌سازد ماهیت درون‌زای آن‌ها است. اسمیت معتقد بود که کلیه پس‌اندازها تبدیل به سرمایه‌گذاری می‌شود و افزایش سرمایه‌گذاری پایه اصلی رشد اقتصادی است. وی نقش مهمی برای بهره‌وری نیروی کار در رشد اقتصادی قائل بود و انباشت سرمایه را باعث بهره‌وری نیروی کار می‌دانست. چراکه مهم‌ترین عامل رشد بهره‌وری نیروی کار، تقسیم کار است که به وسعت و بزرگی بازار بستگی دارد که این خود به انباشت سرمایه وابسته است. اسمیت رشد اقتصادی را درون‌زا می‌دانست چون معتقد بود رشد اقتصادی به تصمیم و نحوه عمل عوامل اقتصادی خصوصاً رفتار پس‌انداز و سرمایه‌گذاری وابسته است (شاگری، ۱۳۸۷، ص ۵۸۳).

توماس رابرت مالتوس^۲ از دیگر نظریه‌پردازان کلاسیک، برای اولین بار عوامل بازدارنده و تشویق‌کننده توسعه اقتصادی را برشمرد. او به صورت خاص اهمیت پیشرفت‌های فنی، توزیع عادلانه‌تر ثروت و زمین، سخت‌کوشی و تشکیلات اداری مناسب و درنهایت رشد متعادل را مشخص کرد. مالتوس با ارائه نظریه جمعیت شهرت یافت. او جمعیت را عامل بازدارنده توسعه اقتصادی می‌دانست. در نظریه جمعیت مالتوس، سرعت افزایش جمعیت از تصاعد هندسی پیروی می‌کند (چراکه انسان‌ها مانند سایر حیوانات تا حداکثر توان فیزیکی خود میل و غریزه طبیعی به داشتن فرزند دارند) درحالی‌که سرعت افزایش میزان تولید مواد غذایی تابع تصاعد عددی است (چراکه تولید مواد غذایی به وسیله استعدادهای ثابت منابع طبیعی به ویژه زمین محدودیت دارد). لذا شکاف فی‌مابین جمعیت و مواد غذایی موجود، سبب قحطی و رکود اقتصادی می‌شود. البته او متذکر می‌شود که رشد جمعیت تنها زمانی ثروت کشور را افزایش می‌دهد که بتواند تقاضای مؤثر^۳ را افزایش دهد. تقاضای

^۱ Karl Marx

^۲ Thomas Robert Malthus

^۳ Effective Demand

مؤثر هر فرد برای کالاها یعنی تقاضایی که قادر و مایل به پرداخت قیمت کافی برای تملک آنها باشد. این تقاضا می‌تواند به شکل مصرف، سرمایه‌گذاری، مخارج دولت و خالص صادرات درآید. در واقع بدون تقاضای مؤثر، ثروت ملی نخواهیم داشت. (هایامی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۲، تفضلی، ۱۳۹۴، ص ۱۴۷).

در مکتب کلاسیک، واحدهای اقتصادی را طبقات اجتماعی تشکیل می‌دهند که امکان بررسی و مشاهده نحوه تأثیرپذیری رفتار افراد از جایگاه خود را ممکن می‌سازد. به‌عنوان مثال ریکاردو جامعه را دارای سه طبقه اجتماعی سرمایه‌دار، کارگر و زمین‌دار می‌دید و در تحلیل‌های خود، اثر هر یک از این طبقات بر رفتار افراد در آن طبقه را در نظر می‌گرفت. همین امر سبب شده بود که او موافق تعلق بزرگ‌ترین بخش از درآمد ملی (به صورت بازده سرمایه یا سود) به طبقه‌ی سرمایه‌دار باشد زیرا چنین استدلال می‌کرد که طبقه سرمایه‌دار تنها طبقه‌ای است که سرمایه‌گذاری کرده و رشد اقتصادی ایجاد می‌کند. دو طبقه دیگر یعنی طبقه‌ی کارگر و زمین‌دار، اولی به علت فقر بیش از حد، نمی‌تواند پولی پس‌انداز یا سرمایه‌گذاری کند و دومی به علت هزینه‌کرد درآمد حاصل از زمین‌های خود (اجاره) برای مصارف تجمل‌گرایانه و نامولد مانند استخدام خدمتکاران نمی‌توانند رشد اقتصادی ایجاد کنند. درحالی‌که مالتوس برعکس طرفدار طبقه زمین‌دارها و موافق کاهش سود سرمایه‌داران بود چون افزایش سود را باعث رکود اقتصادی می‌دانست زیرا سرمایه‌دارها به دلیل افزایش دستمزد حاضر به سرمایه‌گذاری یا مصرف بیشتر کردن نخواهند بود و سودها را پس‌انداز می‌کنند. اما اگر قیمت کالاهای کشاورزی افزایش یابد زمین‌های بیشتری با بازده نزولی زیر کشت می‌رود و اجاره زمین‌دارها افزایش خواهد یافت. زمین‌دارها تمام اجاره (رانت نامولد) را صرف مصرف می‌کنند و در نتیجه رکود اقتصادی به وجود نخواهد بود.

گذشت تاریخ ثابت کرد بسیاری از نظریات کلاسیک‌ها از قبیل دست نامرئی اسمیت، مزیت نسبی ریکاردو، رانت نامولد مالتوس و نگرانی استوارت میل از توزیع نابرابر ثروت بین طبقات اجتماعی، با گذشت بیش از ۲۰۰ سال همچنان تأثیرگذار بوده و کاربرد و موضوعیت دارند. اگرچه برخی از این نظریات که به قوانین آهنین اقتصاد کلاسیک معروف شدند مطابقت بسیار محدودی با اقتصاد امروزی دارند، زیرا برای جهانی طراحی شده‌اند که با جهان ما تفاوت دارد. به‌عنوان مثال نظریه جمعیت مالتوس به توسعه فن‌آوری‌های تولید محصولات غذایی و روش‌های تنظیم خانواده توجه نداشت یا قانون سی که به‌سادگی اشتباه بود. در واقع وفاداری این مکتب به قانون سی قدرت پرداختن به مشکلات اقتصاد کلان مانند رکود یا بیکاری را از این مکتب سلب کرد (چانگ، ۱۳۹۸).

در انتها باید گفت با اینکه اسمیت به درستی به واضح نظریه دست نامرئی و مفهوم نفع شخصی معروف شده است با این حال ظلم بزرگی به اسمیت است اگر این باور را به او نسبت دهیم که تنها نیروی محرک رفتار فردی را نفع شخصی می‌دانست. برعکس، نوع بشر دارای احساسات متعالی همدلی و همدردی نسبت به

همنوعان خویش نیز هست که اسمیت در مقام فیلسوف اخلاق و در کتاب قبلی خود «احساسات اخلاقی» تحلیل کرده بود؛ بنابراین مفهوم اسمیتی نفع شخصی در مبادلات بازاری را نباید با باور به طبیعت انسانی که یکسره خودخواهانه تصور شود مرتبط کرد. به بیان دیگر واقعیتی را که از رفتار هر فرد در مبادلات بازاری مشاهده می‌کنیم نباید به سایر محیط‌ها و بسترهای زندگی اجتماعی تعمیم دهیم.

۲- اقتصاد نئوکلاسیک

مکتب نئوکلاسیک در دهه‌ی ۱۸۷۰ با انتشار آثار ویلیام جونس^۱ و لئون والر^۲ ظهور کرد. سپس با انتشار کتاب اصول علم اقتصاد آلفرد مارشال^۳ در سال ۱۸۹۰ و معرفی ابزارهای ریاضی و نمایش هندسی منحنی‌های عرضه و تقاضا جایگاه خود را تثبیت کرد. در این مکتب نام این رشته علمی از نام سنتی اقتصاد سیاسی به اقتصاد تغییر یافت که حاکی از اهتمام اقتصاددانان نئوکلاسیک به تبدیل بینش خود به یک علم واقعی و رهاسازی آن از ابعاد سیاسی (و بدین ترتیب اخلاقی) که شامل قضاوت‌های شخصی و ذهنی می‌شود، است (چانگ، ۱۳۹۸).

اقتصاددانان نئوکلاسیک در بسیاری از موارد همانند اقتصاددانان کلاسیک می‌اندیشیدند. به‌عنوان مثال نئوکلاسیک‌ها نیز پول را خنثی فرض می‌کردند مبنی بر اینکه تغییرات در متغیرهای پولی بر متغیرهای واقعی مانند تولید، اشتغال، دستمزد واقعی و ... تأثیری ندارد.

علیرغم تلاش مکتب نئوکلاسیک برای بازسازی افکار و اصول مکتب کلاسیک، ارائه نظریات جدید که دارای تفاوت‌های کلیدی با نظریات مکتب کلاسیک بود سبب شد تا این مکتب، پسوند "نئو" را به نام خود اضافه کند. به‌عنوان مثال برخلاف مکتب کلاسیک که واحدهای اقتصادی را طبقات اجتماعی می‌دید نئوکلاسیک واحدهای اقتصادی را به شکل عاملان فردی عقلانی و خودخواه مانند بنگاه یا مصرف‌کننده معرفی کرد. این امر سبب شد که افراد در اقتصاد نئوکلاسیک بیشتر به صورت موجودات تک‌بُعدی در نظر گرفته شده و یک ماشین لذت‌ناמידه شوند که معمولاً تحت شرایط مادی به دقت تعیین شده، خود را وقف حداکثرسازی لذت (مطلوبیت^۴) و حداقل‌سازی درد و رنج (عدم مطلوبیت^۵) می‌کنند (چانگ، ۱۳۹۸).

شاید بتوان مهم‌ترین دستاورد اقتصاددانان نئوکلاسیک را بررسی کاربرد اصل مطلوبیت نهایی^۶ در اقتصاد دانست که در تاریخ عقاید اقتصادی انقلاب نهاییون نیز نام گرفته است. این نظریه، یک ابزار تحلیلی قوی در اختیار دانشمندان اقتصادی قرار داد که همچنان به عنوان مهم‌ترین اصل در تنظیم فرمول‌های اقتصادی

¹ William Jones

² Léon Walras

³ Alfred Marshall

⁴ Utility

⁵ Disutility

⁶ Marginal Utility

به حساب می آید. اقتصاددانان نئوکلاسیک چنین استدلال می کنند که با فرض معین بودن میزان کالاهای تولیدشده، قیمت ها برابر با مطلوبیت نهایی استفاده از آن کالا یا خدمت است.

اقتصاددانان نئوکلاسیک از اصل مطلوبیت نهایی در نظریه ارزش مبادله استفاده کردند. بدین صورت که مطلوبیت نهایی، ارزش ذهنی یک واحد اضافی از یک کالای معین برای یک مصرف کننده خاص است. اهمیتی که این مصرف کننده برای این واحد قائل است بستگی به کمیابی کالای مزبور نسبت به کالای جانشین دارد؛ بنابراین هر قدر عرضه چنین کالایی بیش تر باشد، اهمیت نسبی آن در سطح نهایی کم تر و ارزش مبادله آن نیز کمتر است. از این رو ارزش مبادله به کمیابی نسبی یا به میزان تقاضا در رابطه با میزان عرضه بستگی دارد (تفضلی، ۱۳۹۳، ص ۲۶۹).

بنابراین برخلاف اقتصاددانان کلاسیک که معتقد بودند ارزش یک محصول با شرایط عرضه یعنی هزینه های تولید آن (بر اساس زمان کار سپری شده برای تولید آن) تعیین می شود، اقتصاددانان نئوکلاسیک تأکید داشتند ارزش یک محصول (در بیان آن ها قیمت نامیده می شود) به این بستگی دارد که این محصول برای مصرف کنندگان احتمالی آن به چه اندازه ارزشمند است؛ به عبارت دیگر آن ها بر این باور بودند که اگر تولید محصولی دشوارتر باشد، لزوماً آن را محصول ارزشمندتری نمی سازد. در این ارتباط آلفرد مارشال چنین استدلال می کند که در هنگام تعیین قیمت یک محصول در کوتاه مدت شرایط تقاضا بیشتر اهمیت دارد، زیرا در این مدت امکان تغییر شرایط تولید وجود ندارد. بالعکس در هنگام تعیین قیمت همان محصول در بلندمدت شرایط تولید اهمیت بیشتری پیدا خواهد کرد زیرا در این مدت می توان سرمایه گذاری بیشتر (کمتر) را در عوامل تولیدی انجام داد تا میزان بیشتر (کمتر) از این محصول تولید کرد که تقاضای بیشتر (کمتر) برای آن وجود دارد (چانگ، ۱۳۹۸).

از دیگر دستاوردهای اقتصاددانان نئوکلاسیک می توان به نظریه تعادل عمومی^۱ اشاره کرد که توسط لئون والراس معرفی و به تعادل والراسی بازار معروف شد. وی با کمک ابزار ریاضی در یک قالب تئوریک محض به بیان چگونگی ارتباط بازارها با یکدیگر پرداخت، در نهایت به راه حلی دست یافت که در قالب آن تمام بازارها به طور هم زمان به تعادل می رسند. برخلاف تعادل جزئی که در آن عرضه و تقاضا تنها در یک بازار بررسی و قیمت ها در بازارهای دیگر ثابت در نظر گرفته می شوند، در نظریه تعادل عمومی تمام عوامل تشکیل دهنده بازارهای مختلف به صورت درونزا و با در نظر گرفتن آثار متقابل تعامل ها و بازخوردها به طور هم زمان بررسی و قیمت ها و مقادیر در تمام بازارهای مرتبط، تعیین می شوند. در تحلیل تعادل عمومی والراس نکته بسیار

^۱ General Equilibrium Theory

مهمی وجود دارد که به جز در قیمت‌های تعادلی هیچ دادوستدی صورت نمی‌گیرد؛ به عبارت دیگر، این نظریه می‌گوید مبادله اشتباه، اساساً انجام نمی‌شود.

پذیرش نظریه تعادل عمومی منوط به پذیرش فروض آن است از مهم‌ترین فروض نظریه تعادل عمومی والراس می‌توان به فرض رقابت کامل اشاره کرد که مبنی بر عقلایی رفتار کردن عوامل اقتصادی و دسترسی آن‌ها به اطلاعات کامل، انعطاف‌پذیری قیمت‌ها تا تسویه کامل بازارها، امکان جانشینی کامل و همگنی محصولات، قیمت‌پذیری عوامل اقتصادی به علت تعداد زیاد خریداران و فروشندگان و فقدان قدرت اثرگذاری هر کدام از آن‌ها بر قیمت‌ها، امکان ورود و خروج آزادانه کالاها و خدمات، نیروی کار، سرمایه و منابع طبیعی، کشش‌پذیری و تحرک کامل نهاده‌های کار و سرمایه و ثبات سایر شرایط است (زاهدطلبان و همکاران، ۱۳۹۲).

۳- اقتصاد اتریشی

مکتب اقتصادی اتریش در اواخر قرن ۱۹ در دانشگاه وین به وجود آمد. توافقی بین اندیشمندان اقتصاد وجود دارد که مکتب اتریش با انتشار کتاب *اصول اقتصاد سیاسی* کارل منگر^۱ که خود از بنیانگذارهای مکتب نئوکلاسیک بود در سال ۱۸۷۱ پدید آمده است و توسط لودویگ فون میزس^۲ و فردریک هایک^۳ نفوذ این مکتب گسترش یافت.

اقتصاددانان اتریشی همواره تمایل به تقلیل سطح کلان‌نگری در تحلیل‌های اقتصاد کلان داشتند. آن‌ها علاقه‌مند بودند با کاهش سطح کلان‌نگری بتوانند هم مسئله و هم راه‌حل را از طریق راهکار بازار، معین کنند؛ به عبارت دیگر آن‌ها سعی می‌کردند تا تحلیل‌های خود را در قالب اقتصاد خرد ارائه دهند.

طرفداران مکتب اتریشی همانند مکتب کلاسیک و نئوکلاسیک و حتی بیشتر از آن‌ها از بازار آزاد حمایت می‌کنند. نکته جالب توجه آن است که برخلاف نئوکلاسیک‌ها که با دو پیش‌فرض کارآمدی کامل بازار و انسان عقلایی به دفاع از بازار آزاد می‌پرداختند و خواستار حداقل دخالت دولت بودند، اتریشی‌ها این‌گونه استدلال می‌کنند که نه بازار آن قدر کارآمد است که بتواند مانع اثرگذاری عوامل غیربازاری همانند سیاست‌های دولت شود و نه انسان آن قدر عقلانی است که بتواند همه مسائل موجود در جهان را درک کند ولی با این حال به علت آنکه بازار را قادر به تخصیص منابع می‌دانند، بازار رقابتی را به دخالت دولت در اقتصاد ترجیح می‌دهند.

بر اساس نظر اتریشی‌ها هیچ‌کسی حتی دولت نمی‌تواند تمام اطلاعات موردنیاز برای اداره‌ی یک اقتصاد پیچیده را به دست بیاورد. فقط از طریق نظم خودجوش^۴ بازار رقابتی است که طرح‌های متنوع و همواره در

¹ Carl Menger

² Ludwig von Mises

³ Friedrich Hayek

⁴ Spontaneous Order

حال تغییر بازیگران اقتصادی بی‌شماری که در واکنش به تغییرات غیرقابل‌پیش‌بینی و پیچیده‌ی جهان ایجاد شده‌اند، می‌توانند با یکدیگر تطبیق پیدا کنند. بازار بر پایه نرخ بهره تعادلی بازار قادر به تخصیص منابع است؛ اما در صورت دخالت دولت از طریق سیاست‌گذاری، نرخ بهره تعادلی بازار تحت تأثیر قرار می‌گیرد و باعث تخصیص نامناسب منابع می‌شود.

این دفاع از بازار آزاد بسیار واقع‌گرایانه‌تر از دفاع مکتب نئوکلاسیک است که عقلانیت اغراق‌آمیزی را برای انسان‌ها فرض کرده و به "قابل‌درک‌بودن" تمام پدیده‌های جهان معتقد است (چانگ، ۱۳۹۸).

هایک از اقتصاددانان و دانشمندان علوم اجتماعی مکتب اتریشی و عنصر اصلی و متأخر این مکتب، با اشاره به نظم خودجوش وظیفه دولت را تنها مراقبت از مکانیسم تنظیم‌کننده عرضه و تقاضا معرفی کرده است. بر اساس دیدگاه هایک، دولت خادم مردم است نه مخدوم، وظیفه دولت مدیریت اقتصادی جامعه نیست، بلکه نگرهبانی از آن است. با دخالت دولت و کاربرد اجبار، آزادی فرد که لازمه توسعه است آسیب می‌بیند. به نظر هایک حکومت نباید تبدیل به مؤسسه نیکوکاری بشود و بخواهد عدالت اجتماعی را جاری سازد. با دخالت دولت در این امر دیگر حکومت قانون ممکن نیست، چون اصل برابری در مقابل قانون جای خود را به رفتار نابرابر به منظور توزیع امتیازات می‌دهد. به باور این نظریه‌پرداز، اجرای عدالت اجتماعی در جامعه بدون یک برنامه‌ریزی متمرکز ممکن نیست و برنامه‌ریزی، مبتنی بر داشتن علم جامع است و علم جامع از نظر معرفتی قابل حصول نیست (غنی نژاد، ۱۳۷۶).

پیروان مکتب اتریشی اعتقاد دارند که بخش‌های حقیقی و پولی به یکدیگر وابسته‌اند به گونه‌ای که اختلال در یک بخش بر بخش دیگر اثر می‌گذارد. تغییر در عرضه پول هم از جنبه کمیت (میزان تغییر در عرضه پول) و هم از جنبه کیفیت (مسیری که پول وارد سیستم اقتصاد می‌شود و راه خود را در آن پیدا می‌کند) متغیرهای حقیقی و نتایج بازار را تحت تأثیر قرار می‌دهد. چراکه به گفته میزس با تزریق پول در اقتصاد از یک‌سو، کالاهای مختلف به صورت نامتناسب تحت تأثیر قرار می‌گیرند و از سوی دیگر کاهش ارزش‌های متوالی، توزیع درآمد و ثروت را هم تغییر می‌دهد. لذا با وجود اینکه عوامل پولی سبب بروز ادوار اقتصادی می‌شوند اما این پدیده‌های حقیقی هستند که آن را نهادینه می‌کنند.

هایک تورم را با "مرض پرخوری و درمان آن با مصرف دارو" مقایسه می‌کند و عقیده خود را چنین بیان می‌دارد که لازم است با سیاست‌های بنیادین، تورم از سیستم اقتصادی حذف شود. هایک به لزوم ریشه‌کنی کامل تورم از سیستم اعتقاد داشت به گونه‌ای که تورم را خطری جدی برای آزادی افراد می‌دانست. تورم به دولت‌ها اجازه می‌دهد تا منابع مردم را مصادره کنند و مانع عملکرد مؤثر علامت‌دهی قیمت‌ها در هدایت فعالیت‌ها می‌شود. عواقب هر دو این‌ها سبب درماندگی و شکست کارگزاران اقتصادی می‌شود.

از ویژگی‌های تفکر اتریشی توجه نظری آن به عنصر زمان است که به آن پویایی و انعطاف و پیچیدگی ویژه‌ای بخشیده است. توجه به ساختار زمانی تولید و استفاده از مراحل چندگانه تولید در تحلیل‌های اتریشی‌ها مشاهده می‌شود. همچنین اتریشی‌ها با بهره‌گیری از عنصر زمان در تحلیل‌های خود چنین استدلال می‌کنند که هر چند عوامل اقتصادی عقلایی بتوانند چارچوب تصمیم‌گیری خود را بر اساس همه اطلاعات شکل دهند باز هم به دلیل وجود عنصر زمان هرگز نمی‌توانند در مورد وقوع یک نتیجه اطمینان داشته باشند. لذا نااطمینانی (برای توضیح بیشتر به کادر ۵: نااطمینانی و ریسک بنگرید) بر تمام کنش‌های عوامل اقتصادی اثر می‌گذارد و آن‌ها تصمیمات را در شرایط نااطمینانی اتخاذ می‌کنند (متوسلی و همکاران، ۱۳۹۵؛ اسنودان، ۱۳۹۷، ص ۴۸۳).

کادر ۵: نااطمینانی و ریسک

هر تصمیمی که درباره آینده گرفته شود را می‌توان یک فعالیت ریسکی نامید با این شرط که ماهیت و میزان اطلاعات در دسترس به نحوی باشد که بتوان احتمال آماری رخ دادن هر رویداد خاص را محاسبه کرد. وقتی چنین اطلاعاتی موجود نباشد، این وضعیت را نمی‌توان یک ریسک نامید؛ در عوض گفته می‌شود تصمیم‌گیری در شرایط نااطمینانی رخ داده است.

در اقتصاد کلاسیک به شرایط اقتصادی نامطمئنی که مصرف‌کنندگان، سرمایه‌گذاران و حتی سیاست‌گذاران با آن مواجه بودند توجهی نمی‌شد چراکه این فرض وجود داشت که عاملان اقتصادی از دانش و بینش کامل برخوردار هستند؛ اما این کینز و فرانک نایت^۱ اقتصاددان شیکاگو بودند که مسئله نااطمینانی اقتصادی و دلالت‌های آن را مطرح کردند و تفکیکی مهم بین نااطمینانی و ریسک قائل شدند. کینز معتقد بود بسیاری از سرمایه‌گذاری‌ها بر اساس محاسبات دقیق از ریسک‌ها انجام نمی‌شود بلکه «خوی حیوانی» یا میل و اراده به عمل کردن است که سرمایه‌گذارها را هدایت می‌کند.

اقتصاددانان نئوکلاسیک از مفهوم "اطلاعات ناقص" به جای نااطمینانی استفاده کردند. آن‌ها فرض اطلاعات کامل را کنار گذاشتند و مدل‌های رقابت ناقص (یعنی شرایطی که مصرف‌کننده یا تولیدکننده دارای قدرت بازاری برای تأثیرگذاری بر قیمت‌ها هستند) را ساختند که به وسیله آن‌ها مشخص می‌کنند که نتایج مدل چگونه تعدیل می‌شوند.

«معمای زندانی» مدل مشهوری از اطلاعات ناقص است که در آن فرض می‌شود دو نفر را به جرم دزدی دستگیر کرده‌اند، درحالی‌که اموال دزدیده‌شده را در دست دارند. آن‌ها را در دو اتاق جداگانه نگهداری می‌کنند که اجازه صحبت کردن با هم ندارند. به هر کدام از آن‌ها گفته می‌شود اگر هر دو اعتراف کنند هر دو به سه سال حبس به خاطر دزدی محکوم خواهند شد. اگر هیچ‌کدام اعتراف نکنند آن‌ها به جرم

¹ Frank Knight

خفیف‌تر گرفتن مال دزدی از آن‌ها محکوم خواهند شد که یک سال حبس است. اگر فقط یک نفر اعتراف کند آن زندانی آزاد خواهد شد و دیگری به مجازات شدیدتر پنج سال حبس محکوم خواهد شد. در چنین وضعیتی، اگرچه بهترین راه‌حل در مجموع این است که هیچ‌کدام از این دو اعتراف نکنند تا هریک به یک سال حبس محکوم شوند ولی هرکدام به علت عدم آگاهی از تصمیم دیگر زندانی (اطلاعات ناقص) به خاطر رهایی از زندان و یا تقلیل میزان حبس خود انگیزه دارند که اعتراف کنند. این مثال قابل‌تعمیم به بسیاری از شرایط اقتصادی است.

۴- اقتصاد نهادگرایی قدیم

در اواخر قرن ۱۹، اقتصاددانانی با نقد تأکید مکاتب رایج آن زمان (کلاسیک و نئوکلاسیک) بر مفهوم فردگرایی سعی کردند اهمیت ماهیت اجتماعی افراد را گوشزد کنند. این اقتصاددانان "افراد را محصول اجتماع خود" می‌دانستند و بر این باور بودند که لازم است تا نهادها^۱ (برای آشنایی با تعریف نهاد به کادر ۶: نهاد چیست بنگرید) یا قوانین اجتماعی که شخصیت افراد را تحت تأثیر قرار داده یا حتی شکل می‌دهند، بیشتر مورد تحلیل قرار بگیرند. این افراد به نهادگرایان و مکتب آن‌ها به اقتصاد نهادگرا معروف است که با پیدایش اقتصاد نهادگرایی جدید از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد، به آن‌ها اقتصاد نهادگرایی قدیم نیز گفته می‌شود (چانگ، ۱۳۹۸).

کادر ۶: نهاد چیست؟

نهادهای طبق تعریف داگلاس نورث^۲، اقتصاددان نوبلیست، قواعد بازی در جامعه هستند. نهادها قیودی هستند وضع شده از جانب بشر که روابط و تعاملات متقابل انسان‌ها با یکدیگر را شکل می‌دهند. در نتیجه نهادها انگیزه‌های نهفته در مبادلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بشری را ساختارمند می‌کنند. نهادها عواملی هستند که عملکرد بلندمدت اقتصادها را به نحوی بنیادین تعریف می‌کنند.

در یک تعبیر کلی، نهادها مشتمل بر باورها، رفتارها، سنت‌ها، ضوابط و مقررات حقوقی و ضمانت اجرا هستند که پیرامون یک هسته اصلی، مجموعه‌ای را شکل می‌دهند.

نهادهای به دو گروه رسمی و غیررسمی تقسیم می‌شوند. نهادهای رسمی مثل قوانینی که افراد بشر وضع می‌کنند. نهادهای غیررسمی نیز شامل آداب، رسوم و قواعد و اصول رفتاری می‌شوند. نهادها هم ممکن است خلق شوند مثل قانون اساسی و هم ممکن است به مرور زمان شکل بگیرند و متحول شوند. نهادهای سیاسی،

^۱ Institutions

^۲ Douglass North

اقتصادی و اجتماعی با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ دارند و عملکرد آن‌ها بر روی هم اثرگذار است (مرکز تحقیقات و بررسی‌های اقتصادی، ۱۳۹۵).

توریستن وبلن^۱ از سردمداران اقتصاد نهادگرا که در دوره انقلاب صنعتی دوم (حدود ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴) زندگی می‌کرد شاهد پیشرفت‌های بزرگ فناوری، تولید انبوه و تفکیک مالکیت از مدیریت در بنگاه‌های صنعتی بود. او معتقد بود ویژگی رفتارهای اقتصادی تا حد زیادی توسط نهادها تعیین می‌شود و استدلال می‌کرد که در پس رفتار انسان، لایه‌هایی از انگیزه‌های مختلف مانند غریزه، عادت، باور و درنهایت منطق او قرار دارد؛ اما منطق انسان تحت تأثیر محیط اجتماعی شکل می‌گیرد و محیط اجتماعی، خود از نهادهای مختلفی مانند قوانین رسمی (مانند قانون اساسی کشورها و قانون تجارت) و قوانین غیررسمی (مانند هنجارها، باورها، آداب و رسوم اجتماعی، قول و قرارهایی که در فعالیتهای تجاری توافق می‌شود) تشکیل شده است؛ بنابراین نهادها نه تنها رفتار مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهند، بلکه در واقع باعث تغییر شخصیت آن‌ها نیز می‌شوند (چانگ، ۱۳۹۸).

ایرادی که وبلن به اقتصاد و نظریه‌های اقتصادی مرسوم می‌گرفت ایستایی و انتزاعی بودن آن‌ها و عدم توجه کافی به تغییر فناوری و نیز تکامل نهادی به عنوان اصلی‌ترین واقعیت زندگی اجتماعی انسان بود. وبلن معتقد بود، برای درک دقیق فرآیند زندگی اقتصادی و تغییرات لازم با آن ضروری است توجه اقتصاددانان از اموری که تحت عناوینی مانند قیمت، کالا و سرمایه، طبقه‌بندی شده‌اند به اموری همچون دانش بشری، مهارت و میل وافر انسان به تولید معطوف شود، زیرا او معتقد بود، این گروه دوم همان عادات فکری یا به عبارت دیگر، نهادها هستند که سبب شکل‌گیری فرآیند توسعه صنعتی می‌شوند (مشهدی احمد، ۱۳۹۳).

از ویژگی‌های مکتب نهادگرایی گسترش حوزه بررسی اقتصاد به دامنه‌ای بسیار فراتر از اقتصاد مرسوم است به گونه‌ای که آن‌ها اقتصاد را فقط شامل بازار نمی‌دانند، بلکه بازار را نوعی نهاد تعریف می‌کنند که خود متشکل از تعدادی نهادهای فرعی است و با سایر مجموعه‌های نهادی مانند فرهنگ، دولت، مقررات، ایدئولوژی و ... ارتباط دارد؛ بنابراین بازار به تنهایی تنظیم‌کننده توزیع و تخصیص بهینه منابع نیست بلکه این ساختار سازمان نهادی و قدرت در جامعه است که تخصیص منابع را صورت می‌دهد؛ به عبارت دیگر نهادگرایان به جای اینکه قیمت و توزیع کالاها و خدمات را تابعی از نظام عرضه و تقاضا در یک بازار مفهومی صرف بدانند، نظام عرضه و تقاضا را تابعی از ساختار قدرت، ثروت و نهادها می‌دانند (باصری و همکاران، ۱۳۹۳).

^۱ Thorstein Veblen

نهادگرایان بر این باورند که اقتصاد را باید به عنوان یک سازمان یا مجموعه کامل و واحد تشکیلات مورد بررسی قرار داد که تمامی اجزای آن با یکدیگر ارتباط دارند (تفضلی، ۱۳۹۴، ص ۴۲۰).

از ویژگی‌های اصلی مکتب نهادگرایی قدیم تأکید این مکتب به وجود تضاد منافع^۱ میان افراد به جای اعتقاد به هماهنگی منافع آن‌ها است. جان کامنز^۲ از دیگر بنیان‌گذاران اقتصاد نهادگرا تضاد منافع میان گروه‌ها را یک واقعیت تلقی می‌کرد و اداره جامعه بر اساس منطق را مستلزم رفع این تضادها می‌دانست. از این رو عنوان می‌کرد که حضور دولت برای رفع این تضادها لازم است. او معتقد بود، برخلاف اقتصاد مرسوم که رابطه انسان با کالا را مورد بررسی قرار می‌دهد، رابطه بین انسان با انسان نقطه اصلی تمرکز و توجه اقتصاد نهادگرا است.

مکتب نهادگرایی از برنامه اصلاحات اجتماعی به منظور توزیع عادلانه‌تر ثروت و درآمد حمایت می‌کند. گونار میردال^۳ با بررسی دامنه‌دار فرآیند تحول سیاسی-اقتصادی کشورهای ثروتمند جهان غرب طی نیم‌قرن گذشته چنین نتیجه گرفت که مرکز ثقل فرآیند توسعه در این کشورها، پیدایش دولت رفاه دموکراتیک بوده است. دولتی که به صورت شفاف مسئولیت پیشبرد هدف‌های اجتماعی از جمله اشتغال کامل، برابری توسعه اقتصادی و تأمین حداقل استانداردهای درآمد بهشت، آموزش، مسکن و ... را بر عهده بگیرد (الویت، ۱۳۸۶).

۵- اقتصاد کینزی متعارف

مکتب کینزی را می‌توان بزرگ‌ترین واقعه علم اقتصاد در قرن ۲۰ خواند. مهم‌ترین نظریه و شالوده اصلی اقتصاد یا انقلاب کینزی را نیاز به مداخله دولت در اقتصاد تشکیل می‌دهد. کینزین‌ها مسئله اصلی اقتصاد را کمبود تقاضای کل و بیکاری می‌بینند و به همین علت مدل اقتصاد کلان آن‌ها فاقد طرف عرضه است (عرضه را داده‌شده و آماده فرض می‌کنند) و تنها با طرف تقاضا تعریف شده است. در الگوی آن‌ها تقاضا تعیین‌کننده سطح محصول است.

اقتصاددانان کینزی بر این باور هستند که برخلاف آنچه اقتصاددانان پیش از کینز عنوان کرده‌اند اقتصاد همواره در تعادل نیست بلکه این امکان وجود دارد که اقتصاد در وضعیت رکودی به تعادل برسد و بازار توانایی تسویه بیکاری را نداشته باشد. کینزین‌ها در این حالت مداخله دولت را جایز می‌دانند و عنوان می‌کنند که دولت با مدیریت تقاضا می‌تواند تولید ناخالص داخلی را افزایش دهد و اقتصاد را از رکود خارج کند.

البته کینزین‌ها موافق مداخله دولت در تمامی امور نیستند بلکه همان‌طور که کینز عنوان کرد معتقد هستند که اگر دولت بخواهد کارآمد باشد نباید خود را مشغول فعالیت‌هایی سازد که افراد خصوصی قبلاً انجام داده‌اند

¹ Conflict of interest

² John R. Commons

³ Gunnar Myrdal

بلکه باید به اموری بپردازد که خارج از محدوده و توان بخش خصوصی قرار دارند (دولت در نقش مکملی و نه جانشینی بخش خصوصی ظاهر شود)؛ به عبارت دیگر به تصمیماتی بپردازد که اگر دولت آن‌ها را اتخاذ نکند، هیچ‌کس دیگری نیز آن‌ها را اتخاذ نمی‌کند. همچنین کینزین‌ها در جریان تثبیت اقتصاد^۱، به‌طور کلی سیاست‌های مالی را بر سیاست‌های پولی ترجیح می‌دهند. چراکه معتقد هستند، اثرگذاری سیاست مالی بر تقاضای کل مستقیم‌تر، قابل پیش‌بینی‌تر و سریع‌تر است.

مکتب کینزی و همچنین اقتصاد کلان جدید - به صورت رویکردی نظام‌مند و منسجم برای تجمیع پدیده‌های اقتصادی - با انتشار کتاب "نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول"، تألیف کینز در فوریه ۱۹۳۶ متولد شد. کینز بدون شک مهم‌ترین اقتصاددان قرن ۲۰ بود. چراکه وی با ابداع حوزه‌ی اقتصاد کلان - شاخه‌ای از علم اقتصاد که کلیت یک اقتصاد را به عنوان نهاد مستقل و متفاوت از مجموع کلی اجزای آن، تحلیل می‌کند - تعریف علم اقتصاد را تغییر داد. کینز تابع مصرف کل، تابع سرمایه‌گذاری کل، تابع تقاضای کل پول و تابع تقاضای کل کار را مطرح کرد و تولید ناخالص ملی را از طریق تقاضای کل و اجزای آن مورد مطالعه و بررسی قرار داد (اسنودان، ۱۳۹۷، چانگ، ۱۳۹۸، شاکری، ۱۳۸۷).

کینز به دنبال یافتن پاسخ به این پرسش بود که اگر قرار است بازارها، عرضه و تقاضا را برابر سازند، پس چطور در بلندمدت، کارگران، بیکار و کارخانه‌ها، راکد می‌شوند و محصولات، به فروش نمی‌رسند؛ بنابراین وی تأکید کرد که نمی‌توان به دست نامرئی اسمیت اعتماد کرد. دولت شبگرد کلاسیک‌ها باید جای خود را به دولت رفاه مداخله‌گر بدهد. سیاست‌های توازن بودجه باید جای خود را به سیاست‌های کسر بودجه بدهند^۲. بر خلاف قانون سی کلاسیک‌ها، این عرضه نیست که تقاضای خود را ایجاد می‌کند بلکه این تقاضا است که مقدار عرضه را تعیین می‌کند. لذا پیشنهاد داد که دولت از طریق سیاست‌های مالی انبساطی (افزایش مخارج دولت و کاهش مالیات) در اقتصاد مداخله کند و اقتصاد را به سمت تولید متناظر با ظرفیت کامل و رونق سوق دهد و برای این اقدام نگران کسری بودجه نباشد. دولت علاوه بر تأمین امنیت و انجام امور حاکمیتی برای مقابله با بحران کمبود تقاضا باید در اقتصاد دخالت کند. باید سندیکاها را کارگری را تقویت کند، پرداخت‌های انتقالی به مردم بدهد، بیمه‌های بیکاری و صندوق‌های تأمین اجتماعی را گسترش دهد (شاکری، ۱۳۸۷، ص ۲۷).

کینز نقش مهمی برای پول قائل بود. او چنین استدلال می‌کرد که اگر مردم به جای خرج پول در زمان حال

^۱ اقتصاد کشورها معمولاً دچار نوسانات و افت و خیزهای اقتصادی می‌شوند که به چرخه‌های کسب و کار یا رونق و رکود معروف است و یکی از وظایف دولت‌ها دخالت در اقتصاد با استفاده از سیاست‌های پولی و مالی برای تخفیف این نوسانات و تثبیت اقتصاد است.

^۲ منظور از بودجه متوازن بودجه‌ای است که در آن درآمدها برابر با هزینه‌ها باشد و کسری و مازاد بودجه وجود نداشته باشد. کلاسیک‌ها بر این باور بودند که دولت موظف است تعادل بودجه را سالانه با تنظیم مخارج نسبت به درآمدها رعایت کند. در نقطه مقابل کینزین‌ها اعتقاد داشتند که در شرایط رکود داشتن کسری بودجه ناشی از اعمال سیاست‌های کسری بودجه نظیر کاهش درآمدهای مالیاتی، افزایش کمک‌های بلاعوض و افزایش مخارج سرمایه‌گذاری دولت، به دلیل اثر مثبتی که بر انبساط اقتصاد ملی دارد نه تنها نامطلوب نیست بلکه بسیار مطلوب ارزیابی می‌شود.

ترجیح بدهند آن را برای خرج کردن در آینده پس‌انداز کنند، این پول از چرخه اقتصاد خارج می‌شود. در این حالت بنگاه‌ها نمی‌توانند کالا بفروشند و در نتیجه مجبور به اخراج تعدادی از کارگران خود می‌شوند که به معنی پیدایش رکود است؛ بنابراین کینز نقش پول را پیچیده‌تر از مسئله قیمت‌ها می‌داند (شاگری، ۱۳۸۷، ص ۱۳۷).

به نظر کینز، پول در اقتصاد ملی یک متغیر اساسی است که اگر تغییر کند، در شرایط معینی می‌تواند از طریق نرخ بهره تأثیرات قابل‌ملاحظه‌ای بر سطح تولید و اشتغال بگذارد. به نظر کینز تغییرات پولی بر نرخ بهره اثر می‌گذارد، تغییر در نرخ بهره میزان سرمایه‌گذاری را به‌طور معکوس تغییر می‌دهد و این به نوبه خود و در همان جهت بر تقاضای مؤثر و از آن طریق بر حجم تولید و سطح اشتغال تأثیر می‌گذارد.

اساساً در چارچوب اقتصاد کلان کینزی تعادل با بیکاری قابل‌جمع است. در قیمت‌های غلط مبادله انجام می‌شود، محدودیت‌های مقداری (مثل محدودیت در فروش نیروی کار توسط کارگران و محدودیت فروش محصول توسط بنگاه‌ها) مثل قیمت‌ها به رفتار عوامل اقتصادی علامت می‌دهند و به خاطر شرایط رکودی و تغییر کم قیمت‌ها، فرض می‌شود مردم دچار توهم پولی^۱ هستند (برای توضیح بیشتر به کادر ۷: توهم پولی بنگرید)، یعنی میان متغیرهای اسمی و حقیقی چندان فرقی نمی‌گذارند (شاگری، ۱۳۸۷، ص ۱۰۵۹). اکثر تجزیه و تحلیل‌های کینز برای دوره کوتاه مدت است و در این ارتباط این جمله کینز که "ما همه در بلندمدت مرده‌ایم" بسیار معروف است.

کادر ۷: توهم پولی

توهم پولی نخستین بار توسط اروینگ فیشر^۲ در کتابی با عنوان "توهم پولی" مطرح شد. توهم پولی به حالتی گفته می‌شود که افراد نسبت به کاهش قدرت خرید ناآگاه باشند و نتوانند بین یک واحد پول (ارزش اسمی) و قدرت خرید آن (ارزش حقیقی): آنچه می‌توانند با یک واحد پول خریداری کنند) تفکیک قائل شوند. به عبارت ساده‌تر اگر افراد در زمان تورم بدون توجه به کاهش قدرت خرید حقیقی خود، با افزایش اسمی دستمزد احساس رضایت کنند و عرضه کار خود را افزایش دهند دچار توهم پولی هستند.

۶- اقتصاد کینزی جدید

اقتصاد کینزی جدید در واکنش به مشکل ضعف پایه‌های خرد تحلیل‌های اقتصاد کینز و با پذیرش فرضیه انتظارات عقلایی^۳ یا انتظارات جلونگر، در اواخر دهه ۱۹۷۰ مطرح و در دهه ۱۹۸۰ موضوعیت یافت؛ بنابراین کینزین‌های جدید در بسیاری از مسائل (همانند عدم تسویه بازارها به صورت خودکار و دائم، امکان به تعادل

^۱ Money Illusion

^۲ Irving Fisher

^۳ Rational expectations

رسیدن اقتصاد در بلندمدت با وجود بیکاری، نیاز اقتصاد به دخالت‌های دولت و سیاست‌های تثبیتی دولت برای به تعادل رسیدن اقتصاد، عدم خنثایی پول و ...) دارای طرز فکر مشابه با کینزین‌ها هستند.

آن‌ها بر اهمیت نواقص اقتصاد (همانند عدم تقارن اطلاعات، چسبندگی^۱ قیمت‌ها و رقابت ناقص در بازار) در دنیای واقعی تأکید زیادی داشتند و تلاش کردند که با بهره‌گیری از مبانی خرد این نواقص را توضیح دهند.

کینزین‌های جدید دلیل عدم تسویه بازارها را چسبندگی‌های اسمی عنوان کردند که شامل چسبندگی اسمی قیمت‌ها و چسبندگی اسمی دستمزدها است. منظور از چسبندگی اسمی قیمت‌ها در بخش تولید این است که با وجود برخی محدودیت‌ها یا هزینه‌های تعدیل، بنگاه‌های تولیدی نمی‌توانند به صورت مداوم قیمت فروش کالا و خدمات خود را تعدیل کنند؛ بنابراین در پاسخ به شوک تقاضا چنانچه تقاضا افزایش یابد به سرعت قیمت‌های خود را افزایش می‌دهند ولی چنانچه تقاضا کاهش یابد نمی‌توانند در کوتاه مدت قیمت‌ها را به سمت پایین تعدیل کنند؛ بنابراین به علت وجود این چسبندگی‌ها هر نوع تغییر در تقاضا نمی‌تواند منجر به تغییرات خودبه‌خود یا سریع در قیمت‌ها بشود، بلکه در مقابل، می‌تواند سبب تغییر در محصول یا اشتغال گردد.

به صورت مشابه چسبندگی اسمی دستمزدها نیز بیانگر آن است که به خاطر عوامل ساختاری مثل قراردادهای اتحادیه‌های کارگری، قوانین حداقل دستمزدها و قراردادهای تلویحی، امکان تعدیل سریع دستمزدها وجود ندارد. از این رو چنانچه به هر دلیلی ارزش واقعی دستمزد یک کارگر کاهش یابد، دستمزدها به ماندن در سطح قبلی، حداقل در کوتاه‌مدت تمایل دارند. در این حالت به اصطلاح گفته می‌شود که دستمزدها به سمت پایین چسبیده است؛ بنابراین کینزین‌های جدید با بهره‌گیری از مفهوم چسبندگی چنین استدلال کردند که با فرض وجود چسبندگی دستمزد اسمی، سیاست پولی افزایش عرضه پول در کوتاه مدت می‌تواند سبب افزایش اشتغال از طریق کاهش دستمزد حقیقی شود. لذا سیاست پولی در کوتاه مدت خنثی نیست. البته اثر سیاست پولی در بلندمدت خنثی خواهد بود.

از طرفی کینزین‌های جدید، همانند کینز که استدلال می‌کرد دستمزدها چسبندگی رو به پایین دارند، بحث چسبندگی قیمت‌ها را با مطرح کردن بحث رقابت ناقص در بازارها عنوان کردند. در دنیای فرضی با مدل تعادل والراسی، بازارها در رقابت کامل در نظر گرفته می‌شدند و رقابت کامل بر این فرض استوار بود که به علت تعداد بی‌شمار عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان در بازار هیچ عرضه‌کننده و تقاضاکننده منفردی قادر نیست بر قیمت‌ها اثر بگذارد و چنانچه بنگاه بخواهد قیمتی بالاتر از قیمت تعادلی بازار عرضه کند با فروش صفر مواجه خواهد شد. کینزین‌های جدید با جایگزینی فرض رقابت ناقص به جای فرض رقابت کامل مطرح کردند که در چنین

^۱ Rigidities

شرایطی یک بنگاه منفرد با افزایش قیمت دچار فروش صفر نخواهد شد و اندکی سود بنگاه کاهش خواهد یافت. لذا حتی اگر هزینه تعدیل قیمت‌ها (هزینه‌های چاپ لیست و کاتالوگ‌های قیمت جدید، صرف زمان توسط مدیران جهت مذاکرات مجدد و ...) کم باشد شاهد بروز چسبندگی قابل ملاحظه در قیمت نسبی خواهیم بود.

نکته جالب توجه در تحلیل‌هایی که کینزین‌های جدید در ارتباط با عدم تسویه بازار با وجود چسبندگی‌ها ارائه دادند این است که این تحلیل‌ها با فرض پذیرش انتظارات عقلایی صورت پذیرفته است.

در نظریه انتظارات عقلایی، عوامل اقتصادی به جای اینکه تنها به گذشته نگاه کنند و بر اساس مقدار تحقق یافته متغیرها در گذشته و وزن دادن به آن‌ها، متغیرهای قیمتی موردنظر خود را پیش‌بینی کنند، بیشتر وضعیت آینده را در نظر می‌گیرند (شاگری، ۱۳۸۷، ص ۵۱۵).

به عبارت دیگر کینزین‌های جدید اثبات کردند حتی در صورت وجود انتظارات عقلایی چنانچه سیاست‌های پولی در دستور کار دولت قرار بگیرد و عوامل اقتصادی این سیاست‌ها را پیش‌بینی کنند باز هم با وجود چسبندگی، تعدیل‌های قیمتی با تأخیر و به کندی صورت می‌پذیرد لذا در کوتاه مدت سیاست پولی تأثیرگذار خواهد بود (در بخش مکتب کلاسیک‌های جدید مطرح خواهیم کرد که رابرت لوکاس^۱ با ارائه نظریه انتظارات عقلایی خود که به نقد لوکاس معروف شد، اثرگذاری سیاست پولی حتی در کوتاه مدت را نیز رد می‌کند).

بهره‌گیری کینزین‌های جدید از انتظارات عقلایی در تحلیل‌های خود، پیامدهای قابل توجهی در اجرای سیاست پولی داشته است بدین صورت که اگر این فرض موردپذیرش قرار بگیرد که "انتظارات عاملان خصوصی در مورد تورم آینده تعیین‌کننده اصلی تورم است" برای افزایش اثرگذاری سیاست‌گذاری پولی بر تورم، باید دولت سیاست‌های پولی را به صورت نظام‌مند، معتبر و شفاف تدوین و اجرا کند. نتیجه این مهم به تأیید مزیت‌های سیاست‌های مبتنی بر قاعده نسبت به سیاست‌های صلاح‌دید منجر شده است^۲ (جعفری صمیمی، ۱۳۹۳).

۷- اقتصاد کلاسیک جدید

مکتب کلاسیک جدید طی دهه ۱۹۷۰ به عنوان یک گروه متمایز از کلاسیک‌ها و سایر مکاتب ظهور کرد. این مکتب عمدتاً بر پایه مکتب نئوکلاسیک بنا شده است اما بر اهمیت اقتصاد خرد و مدل‌های مبتنی بر رفتار خرد تأکید بیشتری دارد. کلاسیک‌های جدید که در مقابله با کینزین‌های جدید مطرح شدند معتقد بودند بیکاری عمدتاً داوطلبانه است و سیاست‌های مالی صلاح‌دید باعث بی‌ثباتی اقتصاد می‌شود درحالی‌که تورم

^۱ Robert E. Lucas.

^۲ بحث سیاست‌گذاری پولی قاعده‌مند در مقابل سیاست‌های پولی صلاح‌دید از مهم‌ترین مباحث سیاست‌گذاری پولی به حساب می‌آید. سؤال اصلی در این بحث آن است که آیا سیاست پولی باید توسط قواعد شناخته‌شده و از قبل معین هدایت شود یا به صلاح‌دید سیاست‌گذاران سپرده شود.

را می‌توان با سیاست پولی کنترل کرد.

تفکر اصلی این مکتب را نیز همانند کلاسیک‌ها آزادی اقتصادی تشکیل می‌داد؛ بنابراین آن‌ها نیز همانند کلاسیک‌ها پیشنهاد می‌دادند که بهتر است نظام اقتصادی به حال خود رها شود و دولت‌ها در آن دخالت نکنند؛ به عبارت دیگر آن‌ها نیز معتقد بودند که بازارها به سرعت تسویه می‌شوند. کلاسیک‌های جدید فرضیه انتظارات عقلایی را برای اولین بار مدل‌سازی^۱ کردند و در تحلیل‌های کلان خود مورد استفاده قرار دادند. آن‌ها وجود این انتظارات که مبنی بر پیش‌بینی وقایع آینده با بهره‌گیری از روش آینده‌نگر است را تسریع دهنده تسویه بازارها دانستند.

در گسترش انتظارات عقلایی، لوکاس نقش برجسته‌ای ایفا کرد. وی در سال ۱۹۹۵ موفق به دریافت جایزه نوبل اقتصاد به خاطر "توسعه و استفاده از فرضیه انتظارات عقلایی و تغییر تحلیل اقتصاد کلان و تعمیق فهم ما از سیاست اقتصادی"^۲ شد. لوکاس چنین استدلال کرد که در واکنش به سیاست‌های دولت، افراد عقلایی با بهره‌گیری از همه اطلاعات موجود و پیش‌بینی سیاست دولت، عکس‌العمل نشان می‌دهند که این امر سبب خنثی شدن اثر سیاست‌های دولت می‌شود؛ به عبارت دیگر لوکاس با استفاده از انتظارات عقلایی عنوان کرد که حتی در کوتاه مدت نیز مداخله دولت با بهره‌گیری از سیاست‌ها در اقتصاد راه به جایی نمی‌برد. به‌عنوان مثال چنانچه مقامات یک کشور اعلام کنند که می‌خواهند عرضه پول را افزایش دهند، کارگزاران اقتصادی عقلایی، این اطلاعات را در شکل‌گیری انتظاراتشان دخالت داده و اثرات افزایش در عرضه پول بر سطح قیمت را کاملاً پیش‌بینی می‌کنند، بطوریکه تولید و اشتغال در سطح طبیعی‌شان بدون تغییر باقی می‌مانند. در نتیجه سیاست‌های پولی تنها منجر به افزایش قیمت‌ها می‌شود.

به عبارت دیگر لوکاس با ترکیب فرضیه‌های زیر نشان می‌دهد که حتی در کوتاه مدت مبادله‌ای بین نرخ بیکاری و تورم و بیکاری وجود ندارد:

۱. واحدهای اقتصادی بهینه‌یابی می‌کنند.
۲. بازارها همیشه تسویه می‌شوند.
۳. انتظارات عقلایی سرعت تعدیل را افزایش می‌دهند (تفضلی، ۱۳۹۴، ص ۶۱۶).

^۱ بحث انتظارات عقلایی به‌نوعی پیش‌تر در آثار اقتصاددانان کلاسیک و نئوکلاسیک همانند ریکاردو، استوارت میل و مارشال هم وجود داشته است (شاکری، ۱۳۸۴)

^۲ میلتون فریدمن در ارتباط با نظریه انتظارات عقلایی لوکاس عنوان می‌کند که: پیش از لوکاس نیز بسیاری از اقتصاددانان اذعان کرده بودند که یک انسان عقلایی انتظاراتش را بر مبنای آنچه در گذشته رخ نموده است به‌سادگی سامان نمی‌دهد و وقتی یک تغییر بزرگ و چشم‌گیر در سیاست‌های عمومی دولت رخ می‌دهد، فرد عقلایی آنچه در مورد این سیاست می‌داند را نیز در پیش‌بینی‌اش لحاظ می‌کند. نوآوری لوکاس در پررنگ کردن این مباحث بود. او توانست با ریاضیات و مطالعات علمی راهی برای استفاده از انتظارات عقلایی فرضی و غیرقابل اندازه‌گیری ارائه دهد.

کلاسیک‌های جدید با استفاده از استدلال انتظارات عقلایی لوکاس، بار دیگر به نحوه‌ای جدید بر نظریه تسویه بازارهای کلاسیک‌ها تأکید کردند. بدین صورت که عوامل اقتصادی قادر به شکل دادن درست تصورات خود از قیمت‌ها هستند. لذا عرضه و تقاضا به گونه‌ای شکل می‌گیرند که بازارها پیوسته تسویه شوند؛ بنابراین سیاست دولت توسط عوامل اقتصادی خنثی می‌شود. لذا دخالت دولت در اقتصاد باید کاهش یابد.

یک ویژگی مهم و بارز دیگر مکتب کلاسیک جدید آن است که عرضه را وابسته به قیمت‌های نسبی و نه تقاضا می‌داند.

۸- اقتصاد نهادگرایی جدید

نیمه دوم قرن ۲۰، سال‌های رشد و گسترش اندیشه نهادگرایی جدید بوده است. مفهوم کلیدی اقتصاد نهادگرایی جدید هزینه‌ی مبادله^۱ است (برای توضیح بیشتر به کادر ۸: هزینه مبادله بنگرید). برخلاف اقتصاددانان کلاسیک جدید که فقط به هزینه‌های تولید نظیر هزینه‌های مواد و دستمزدها توجه می‌کنند و چیزی به عنوان هزینه مبادله را در نظر نمی‌گیرند و آن را صفر فرض می‌کنند، اقتصاددانان نهادگرایی جدید تأکید دارند که علاوه بر هزینه‌های تولید، هزینه‌های سازمان‌دهی و ضمانت اجرا و انجام فعالیت‌های اقتصادی (همانند زمان و پولی که عملاً در هنگام انجام خرید و گاهی چانه‌زنی برای کسب قیمت بهتر صرف می‌شوند یا حتی بیش از آن همانند هزینه‌ی تأمین نیروهای پلیس برای مقابله با سرقت، اداره‌ی نظام دادگاه‌ها و حتی پایش و نظارت بر کارگران کارخانه‌ها) نیز وجود دارند که باید در هزینه مبادله گنجانده شوند (چانگ، ۱۳۹۸).

کادر ۸: هزینه مبادله

اقتصاددانان یکی از هزینه‌هایی را که در بسیاری موارد در فرآیند تولید مغفول می‌ماند هزینه مبادله معرفی می‌کنند. هزینه‌های مبادله، هزینه‌هایی برخاسته از چارچوب نهادی هستند و یکی از ارکان مهم و تأثیرگذار در عملکرد اقتصادی قلمداد می‌شوند. هزینه‌های مبادله، هزینه‌های ساماندهی و انجام فعالیت‌های تجاری هستند که بر برنامه‌ریزی کسب‌وکار و انتخاب افق سرمایه‌گذاری اثرگذارند. زمانی که هزینه مبادله بالاست، بازارها به نحو کارا عمل نمی‌کنند. نمونه‌هایی از هزینه‌های مبادله شامل هزینه کسب اطلاعات درباره ویژگی‌های مهم کالاها و خدمات مورد مبادله، هزینه به دست آوردن اطلاعات در مورد شرکای تجاری، هزینه تهیه منابع مالی و سرمایه، هزینه تضمین و اجرای حقوق مالکیت، هزینه انعقاد، اجرا و نظارت بر قراردادهای می‌باشند.

^۱ Transaction Cost

تا زمانی که قراردادها مربوط به محیط کوچک، اشخاص معین، کالاهای محدود و مبادله‌های تکراری باشد، هزینه‌های مبادله چندان قابل توجه نیستند؛ اما به موازات تنوع کالاها و غیرتکراری شدن مبادلات، انجام مبادله پیچیده‌تر می‌شود و هزینه‌های مبادله افزایش می‌یابد.

راهکار اصلی کاهش هزینه مبادله، توسعه نهادی است. نهادهای کارآمد در کاهش هزینه‌های مبادله اثرگذارند. اقتصاددانان معتقدند که توسعه در شرایطی قابل دستیابی است که چارچوب نهادی، مشوق هزینه‌های مبادله‌کننده باشد. موفقیت در کاهش این هزینه‌ها از طریق چارچوب نهادی کارآمد، نقش تعیین‌کننده‌ای در عملکرد اقتصادی خواهد داشت.

چارچوب نهادی کارآمد، نوآوری‌هایی برای کاهش هزینه مبادله ارائه می‌کند. نوآوری‌هایی در راستای کاهش ناطمینانی‌ها، تضمین اجرای قراردادها، تضمین حقوق مالکیت، کاهش هزینه کسب اطلاعات، ارتقای تحرک سرمایه و غیره. کاهش هزینه‌های مبادله به افزایش فعالیت‌های اقتصادی مولد، تقسیم کار و تخصصی شدن امور منتهی می‌شود (مرکز تحقیقات و بررسی‌های اقتصادی، ۱۳۹۵).

طرح مفهوم هزینه مبادله توسط نهادگرایان جدید سبب توسعه طیف گسترده‌ای از نظریه‌ها و مطالعات موردی جالب توجه شد. به‌عنوان مثال رونالد کوز^۱ این پرسش را مطرح می‌کند که اگر سیستم سازوکار قیمت‌ها در بازار می‌تواند تخصیص منابع را انجام دهد، چرا در بنگاه از عاملی به نام مدیریت برای تخصیص منابع استفاده می‌شود. کوز به سؤال خود چنین پاسخ می‌دهد که دلیل این امر وجود هزینه‌های بالا در سازوکار قیمت‌ها در بازار است که معاملات بازاری را پرهزینه می‌کند. با وجود هزینه مبادلاتی مثبت، دیگر سازوکار قیمت‌ها به‌تنهایی موجب تخصیص کارای منابع نمی‌شوند و باید به نقش نهادها به ویژه نظام‌های حقوقی و مالکیتی در کاهش هزینه مبادله و تخصیص منابع توجه کرد (زاهدطلبان و همکاران، ۱۳۹۲).

همچنین نهادگرایی با تعریفی که از هزینه مبادله ارائه داد، نقش پررنگی در برقراری نظم برای دولت در نظر گرفت. چنین استدلال می‌شود که به علت کالای عمومی بودن قانون، قانون صرفه‌های به مقیاس زیادی دارد و مجموعه قوانین از پیش تعیین‌شده، هزینه‌های مذاکره و اجرای قراردادها (هزینه مبادله) را به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای کاهش می‌دهد. در حقیقت دولت‌ها به عنوان تعیین‌کنندگان حقوق مالکیت^۲ (قوانینی که تعیین می‌کنند مالکان با اموال خودشان چه کارهایی می‌توانند انجام دهند) بر هزینه‌های معاملاتی تأثیر می‌گذارند و می‌توانند از این طریق انگیزه‌ها (الگوهای سرمایه‌گذاری، گزینش فن‌آوری‌های تولیدی و تصمیمات اقتصادی دیگر) را تغییر داده، آن‌ها را دوباره شکل دهند (متوسلی، ۱۳۹۶، ص ۳۷۴، چانگ، ۱۳۹۸).

¹ Ronald Coase

² Property Rights

اقتصاددانان نهادگرای جدید از فروض ایده‌آلی نظیر دانای کل و خیرخواه بودن دولت پرهیز می‌کند، چراکه دولت‌ها حق مالکیت را به‌گونه‌ای تعریف می‌کنند که با حداکثر شدن ثروت اداره‌کنندگان آن سازگار باشد. در حقیقت از نظر نهادگرایی تمام اشکال سازمانی از جمله دولت ناقص هستند. در نتیجه این دیدگاه تنها در پی این است که کدام شکل سازمانی نسبت به شکل‌های دیگر، بازدهی بالاتری را ایجاد می‌کند (متوسلی، ۱۳۹۶، ص ۳۷۵).

تبیین نورث رهبر اقتصاد نهادگرای جدید، از دولت به این شرح است که دولت به عنوان حاکم و کارگزار، مجموعه‌ای از خدمات را به همراه قواعد بنیادین بازی اقتصاد و نهادهای سیاسی برای موکلان یا کارفرمایان که مردم باشند، فراهم می‌کند و در مقابل این خدمات (از جمله حمایت از مردم و ایجاد عدالت)، درآمدهایی را کسب می‌کند. هدف دولت از ارائه این خدمات، حداکثرسازی درآمد است منتهی این حداکثرسازی مقید به ریسک جایگزین شدن با یک دولت یا حاکم دیگر است. در این چارچوب، یک تضاد ایجاد می‌شود. چراکه مجموعه قواعدی که به حداکثرسازی رفاه منجر می‌شود، آن قواعدی نیست که درآمد حاکم را حداکثر می‌کند. با این استدلال نورث موفق می‌شود توضیح دهد که چرا نهادهایی که در طول زمان به وجود می‌آید و تغییر می‌کند، بهینه نیست. زیرا فقط در شرایط خاصی، قواعدی که از نظر اجتماعی بهینه است، درآمد حاکم را حداکثر می‌کند؛ بنابراین، حاکم این قواعد را وضع می‌کند. نورث در این کار نشان می‌دهد که ایجاد انحصار نسبت به ایجاد بازار رقابتی برای قانون‌گذار سودآورتر است (مهدوی و همکاران، ۱۳۸۸).

اقتصاددانان نهادگرا تحقیقات فراوانی بر روی چرایی عدم توسعه کشورهای در حال توسعه انجام داده‌اند. نظریات الیور ویلیامسون^۱ و الینور استروم^۲ که هر دو از برندگان جایزه نوبل هستند نیز در ارتباط با علل رشد و افول اقتصاد کشورها قابل توجه است.

ویلیامسون سه دلیل برای عدم توفیق کشورهای در حال توسعه در دستیابی به توسعه ذکر می‌کند. در کشورهای در حال توسعه، سیاست‌گذاران و اصلاحگران توسعه به علت خوش‌بینی بیش از حد، برنامه‌هایی تدوین می‌کنند که ناقص هستند. ضمن آنکه به علت قرار گرفتن افراد نالایق در پست‌های استراتژیک بخش‌های خوب برنامه‌ها نیز به صورت ناکارا اجرا می‌شوند. همچنین در فرایند برنامه‌ریزی، نهادها خصوصاً نهادهای غیررسمی و ایدئولوژی و باورهای جامعه در نظر گرفته نمی‌شوند. او تأکید می‌کند که نسخه واحد جهان‌شمولی برای حل مسائل توسعه‌نیافتگی این کشورها وجود ندارد بلکه باید با توجه به سه مورد ذکر شده برای هر یک از کشورها

¹ Oliver E. Williamson

² Elinor Ostrom

و توجه به زمینه‌های تاریخی و ویژگی‌های آن‌ها برنامه اصلاحات و توسعه اقتصادی-سیاسی مجزایی تدوین کرد (متوسلی و فتح‌اللهی، ۱۳۸۹).

ویلیامسون، اقتصاد نهادگرا را در قالب چهار سطح مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و فرایند توسعه اقتصادی را منوط به تغییر در این سطوح می‌داند. این چهار سطح نهادی تحلیل اجتماعی عبارت‌اند از: الف) سطح ریشه‌دار اجتماعی که فرهنگ و سنت‌ها و آداب و رسوم (نهادهای غیررسمی) هستند؛ ب) محیط نهادی (نهادهای رسمی) شامل قواعد رسمی بازی مانند قانون اساسی، حقوق مالکیت، تشکیلات سیاسی، نهادهای اولیه مالی و سایر قوانین عادی است؛ ج) سطح نهادهای اعمال مدیریت (حکمرانی) یا انجام بازی یعنی مجموعه آیین‌نامه و بخشنامه‌هایی که برای تضمین اجرای قواعد بازی تنظیم می‌شوند و عمده مباحث مربوط به اقتصاد هزینه مبادلاتی در این سطح قرار می‌گیرد؛ د) سطح اقتصادی کردن که تخصیص منابع و اشتغال و سایر نظریه‌های اقتصاد نئوکلاسیک نمود می‌یابد و از ابزارهای بهینه‌یابی و تحلیل نهایی استفاده می‌شود.

ویلیامسون در ارتباط با چگونگی تدوین برنامه‌های توسعه عنوان می‌کند که برنامه‌های توسعه باید حاوی راهکارهایی برای تقویت و تشویق نهادهای پیش‌برنده و تضعیف و حذف نهادهای مختل‌کننده توسعه باشد. از این‌رو تجزیه و تحلیل نهادها به منظور شناسایی ویژگی‌ها و مختصات آن‌ها بسیار حائز اهمیت است. همچنین لازم است که اقدامات عملی به جزییات و تفصیل بیان گردند (متوسلی و فتح‌اللهی، ۱۳۸۹).

استروم دلیل عدم کامیابی کشورهای در حال توسعه در دستیابی به توسعه را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار داده است. او عنوان می‌کند که سازوکار بازار در کشورهای در حال توسعه، آن کارکردی را که در کشورهای توسعه‌یافته دارد، نمی‌تواند داشته باشد. او چنین استدلال می‌کند که بازار خود مجموعه‌ای از نهادها است که در جریان اصلی اقتصاد کمتر به آن توجه می‌شود. عدم توجه به این مسئله در امر سیاست‌گذاری باعث شده است که بسیاری از سیاست‌گذاران با مشاهده فواید اتکا به سازوکار بازار در کشورهای توسعه‌یافته تلاش نمایند از این سازوکار برای حل مشکلات کشورهای در حال توسعه نیز استفاده نمایند. غافل از اینکه نهادهایی که مبادله و سازوکار بازار بر آن‌ها متکی هستند، در کشورهای در حال توسعه یا وجود ندارند یا بسیار ضعیف هستند. لذا سازوکار بازار آن فواید را در کشورهای در حال توسعه به همراه ندارد (طیب‌نیا و نیکو نسبیتی، ۱۳۹۲).

همچنین اقتصاددانان نهادگرا، در بحث توسعه یا عدم توسعه‌یافتگی کشورها، مسئله تاریخ را حائز اهمیت می‌دانند. نورث نیز عملکرد ضعیف کشورهای در حال توسعه را ریشه در وابستگی به مسیر^۱ می‌داند (برای توضیح بیشتر به کادر ۹: وابستگی به مسیر بنگرید). نورث عنوان می‌کند که نهادها، باورها، ابزارها، فنون و ... از گذشته

^۱ Path Dependence Theory

به ارث می‌رسد؛ بنابراین نهادها میراث فرهنگی هستند که با نادیده گرفته شدن در تصمیم‌گیری‌ها سبب ناکامی هر تلاشی برای بهبود عملکرد اقتصادی می‌شود (نورث، ۱۳۹۷، ص ۲۳۶).

کادر ۹: وابستگی به مسیر

مفهوم وابستگی به مسیر ابتدا توسط پل دیوید^۱ استفاده و در اقتصاد و جامعه‌شناسی نیز از آن بهره برده شد. دیوید در بررسی تحولات چیدمان صفحه‌کلید ماشین‌های تحریر تا کامپیوترهای امروزی متوجه شد که چیدمان صفحه‌کلید کامپیوترهای کنونی که اصطلاحاً QWERTY نامیده می‌شود با وجود اینکه چیدمان بهینه‌ای نیست ولی از آنجاکه در گذشته ماشین‌های تحریر دارای این چیدمان بودند، در طول زمان تغییر نکرده، اصلاح نشده و به صورت غیربهینه باقی مانده است.

در اقتصاد، اقتصاددانان از نظریه وابستگی به مسیر استفاده و عنوان می‌کنند که در بررسی مسیر توسعه کشورها، باید ریشه‌های تاریخی پدیده‌ها در نظر گرفته شود. بدون توجه به ریشه‌های تاریخی برنامه‌هایی که تدوین می‌شوند و تصمیماتی که اتخاذ می‌شوند، با شکست روبرو خواهند شد. در عوض چنانچه تاریخ مدنظر قرار گیرد، گرچه مشخص می‌شود که در انتخاب‌ها و تصمیمات جاری محدودیت وجود دارد ولی این امر سبب می‌شود کشورها تصمیمات واقعی‌تر و بهتر بگیرند و کمتر شکست بخورند.

وابستگی به مسیر در بحث توسعه اقتصادی بدین معنی است که انتخاب‌ها در هر کشور با توجه به چارچوب نهادی صورت می‌پذیرند و چارچوب نهادی هر جامعه‌ای نیز در طول تاریخ شکل گرفته است؛ بنابراین چارچوب نهادی از پیش تعیین شده می‌تواند انتخاب‌های یک کشور را محدود و تغییر مسیر برای آن‌ها را دشوار، زمان‌بر و پرهزینه کند.

۹- اقتصاد رفتاری

اقتصاد رفتاری^۲ به این دلیل این نام را به خود گرفته که می‌کوشد رفتارهای انسانی را به همان صورتی که هستند الگوسازی کند. این مکتب همچنین رویکرد خود را به مطالعه‌ی نهادها و سازمان‌های اقتصادی بسط می‌دهد و برای مثال تلاش می‌کند به سؤالاتی از این دست پاسخ دهد که بهترین راه سازمان‌دهی یک بنگاه کدام است یا مقررات مالی را باید به چه نحوی طراحی کرد. به همین دلیل این مکتب رابطه‌ی بنیادینی با مکتب نهادگرا دارد و حتی بعضی از اعضای این دو مکتب مشترک هستند (چانگ، ۱۳۹۸).

^۱ Paul David

^۲ Behaviouralist School

از ویژگی‌های این مکتب می‌توان به رویکرد بین‌رشته‌ای (روانشناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و ...)، اصلاح فروض اقتصاد متعارف، ارائه نظریات واقع‌گرایانه‌تر و مطابق با رفتار واقعی انسان‌ها و در نتیجه ارائه پیش‌بینی‌های دقیق‌تر و سیاست‌های مناسب‌تر و کارا تر اشاره کرد (امیری، ۱۳۹۶).

اقتصاددانان رفتاری کوشیدند تا یکی از اصلی‌ترین فروض اقتصاد متعارف و نقطه آغازین تحلیل‌های اقتصادی که همان انسان عقلایی است را نقد و جایگزینی واقع‌گرایانه‌تر برای آن بیابد. در اقتصاد متعارف نئوکلاسیک چنین فرض می‌شود که عوامل اقتصادی دارای عقلانیت و نیروی اراده نامحدود و همواره به دنبال حداکثرسازی مطلوبیت خود هستند و چون دارای آزادی انتخاب‌اند و دسترسی به اطلاعات کامل دارند، می‌توانند مطلوبیت خود را حداکثر کنند^۱. البته اقتصاددانان رفتاری سعی در رد یا رها کردن کامل این نظریه‌ها ندارند و تنها تلاش کردند که این نظریه‌ها را بسط و گسترش دهند.

هربرت سایمون^۲ از چهره‌های برجسته اقتصاد رفتاری دو فرض اصلی اقتصاد متعارف یعنی انسان عقلایی و حداکثرسازی مطلوبیت را نقد می‌کند. وی از اصطلاح عقلانیت محدود^۳ استفاده می‌کند و معتقد است کسب رضایت باید جایگزین حداکثرسازی مطلوبیت شود.

سایمون چنین استدلال می‌کند که افراد در هنگام تصمیم‌گیری از یک سو، با محدودیت دسترسی به اطلاعات مواجه هستند و از سوی دیگر به علت ظرفیت محدود محاسباتی مغز، با محدودیت در پردازش اطلاعات نیز مواجه هستند؛ بنابراین انسان‌ها دارای عقلانیت محدود هستند. از این رو سایمون رسماً به اینکه اقتصاددانان به‌طور غیرطبیعی انسان اقتصادی را دارای یک عقلانیت واقف به همه چیز فرض می‌کنند، معترض است (تیموری و همکاران، ۱۳۹۶).

همچنین سایمون در تشریح نقد خود به حداکثرسازی مطلوبیت عنوان می‌کند که یک نفر نمی‌تواند ادعا کند بهترین تصمیم را انتخاب کرده است؛ زیرا همیشه گزینه بهتری از آنچه ما در حال حاضر بهترین می‌دانیم وجود دارد. این گزینه یا اکنون به وجود آمده یا در آینده به وجود می‌آید. در حقیقت، فرد یا عامل اقتصادی در پی رضایت کافی است یعنی در ذهن خود یک سطح آرمانی تعریف شده دارد و اولین گزینه‌ای را که به این سطح برسد، انتخاب می‌کند. این گزینه انتخاب شده، در واقع به اندازه کافی رضایت‌بخش است. بنابراین سایمون انسان‌ها را فاقد ظرفیت‌های ذهنی مناسب برای دستیابی به بسیاری از اهداف خود می‌داند و رفتار آن‌ها را

^۱ به اعتقاد فریدمن سه ویژگی عقلانیت، اراده و خودخواهی برای شروع نظام اقتصاد آزاد و دو ویژگی دیگر، یعنی آزادی در انتخاب و برخورداری از اطلاعات کامل برای بقای اقتصاد متعارف ضروری بوده است (فریدمن به نقل از سعیدی، علی و سید محمدجواد فرهانیان، ۱۳۹۰)

^۲ Herbert Simon

^۳ Bounded Rationality

حداکثرسازی مطلوبیت نمی‌بیند، بلکه معتقد است انسان‌ها تنها امیال خود را در حد رضایت، برآورده می‌سازند و از جستجو برای کسب بالاترین مطلوبیت دست می‌کشند (شهرآبادی و بشیری، ۱۳۸۶، ص ۶۳).

همچنین سایمون بیان می‌کند که افراد در مسیر انتخاب از میان‌برهای تصمیم‌گیری یا همان اصطلاحی که خود سایمون از آن بهره برده است یعنی راهیاب‌ها^۱ استفاده می‌کنند. منظور سایمون از راهیاب‌های افراد سازوکارهای ساده و ذهنی هستند که هر وقت افراد در حال حل مسائل هستند به صورت ناخودآگاه از آن‌ها بهره می‌برند. این راهیاب‌ها بر قواعد و توافقی‌هایی اتکا دارند که در هنجارها، سنت‌ها و عادات تعبیه شده‌اند و به لحاظ فرهنگی به ارث می‌رسند. از این جهت افرادی را که از راهیاب‌ها استفاده می‌کنند می‌توان به استادان بازی شطرنج تشبیه کرد. راز موفقیت استادان شطرنج در توانایی آن‌ها برای حذف سریع مسیرهای جستجوی کم‌احتمال و تمرکز روی توالی خاصی از حرکات، نهفته است که احتمالاً به بهترین پیامدهای احتمالی منجر خواهد شد (تیموری و همکاران، ۱۳۹۶، چانگ، ۱۳۹۸).

نظریه‌ی عقلانیت محدود به خوبی توضیح می‌دهد چرا احساسات انسان‌ها الزاماً موانع سر راه تصمیم‌گیری عقلانی نیستند بلکه در برخی مواقع ممکن است بخش مفیدی از روند تصمیم‌گیری عقلانی (محدود) انسان را تشکیل دهند (چانگ، ۱۳۹۸).

از دیگر نظریه‌پردازان اقتصاد رفتاری می‌توان به دنیل کانمن^۲ و آموس تورسکی^۳ اشاره کرد. این دو روانشناس از ادبیات روان‌شناسی برای نظریه‌پردازی اقتصادی استفاده کردند. آن‌ها مطالعات مختلفی در زمینه انواع خطاهای ادراکی و چگونگی تأثیر این خطاها بر تصمیم‌گیری افراد (به صورت خاص تصمیم‌گیری مالی سرمایه‌گذاران در بازارهای مالی) انجام داده‌اند و به این نتیجه دست یافته‌اند که تصمیمات افراد (سرمایه‌گذاران) تحت تأثیر چندین خطا و قضاوت نادرست قرار می‌گیرد که سبب تورش رفتار آن‌ها از پیش‌بینی‌ها بر اساس قواعد اقتصادی می‌شود. در این ارتباط نظریه چشم‌انداز^۴ آن‌ها بسیار مشهور است. در این نظریه با استفاده از یافته‌های روانشناسی و سیستم‌های شناختی نشان داده شده است که تصمیم‌گیری‌های اقتصادی افراد در شرایط نااطمینانی به‌طور سیستماتیک از نظریه اقتصاد متعارف فاصله می‌گیرد.

¹ Heuristics

² Daniel Kahneman

³ Amos Tversky

⁴ Prospect

نظریه چشم‌انداز چهار بخش مهم از ابعاد رفتاری افراد (سرمایه‌گذاران) شامل حسابداری ذهنی^۱، زیان‌گریزی^۲، مسئله دسترسی^۳ و اثر تفکیک^۴ را به شرح زیر در برمی‌گیرد (کیان، ۱۳۹۶، عرفانی، ۱۳۸۲، رهبر، ۱۳۹۴):

- حسابداری ذهنی: بر طبق این نظریه، افراد به جای گروه‌بندی تمامی تصمیمات با هم و بهینه‌سازی انتخاب‌های مصرف در طی چرخه عمر، به طبقه‌بندی فعالیت‌های خود در حساب‌های ذهنی اقدام و تصمیمات خود را درون چارچوب محدود طبقه‌بندی شده (دسته‌بندی‌ها)، اتخاذ می‌کنند.

- زیان‌گریزی: زیان‌گریزی راهکاری جالب برای توضیح پدیده ریسک‌پذیری و ریسک‌گریزی در نظریه اقتصاد متعارف است. بر اساس این مفهوم، همه افراد در برخی لحظات، برخوردار از حس ریسک‌گریزی و گاهی ریسک‌پذیری هستند و عموماً هنگامی که پای زیان در میان است، روحیه زیان‌گریزانه باعث می‌شود تصمیمات پرمخاطره‌تری اتخاذ کنند. به اصطلاح ریسک‌پذیری افزایش می‌یابد. در مقابل هنگامی که پای منفعت در میان است، تمایل بر این است که کمترین میزان سود را از دست بدهند، به همین علت، تصمیماتی که اتخاذ می‌کنند، ریسک‌گریزانه است.

در توضیح بیشتر این بعد از نظریه چشم‌انداز، کانمن و تورسکی در تحقیقات خود نتیجه گرفتند که میزان مخالفت افراد با یک ضرر معین بیشتر از میزان موافقت آن‌ها با سودی به همان اندازه است. برآورد شده است که وزن نسبت داده‌شده به یک ضرر متوسط، حدود دو برابر وزن نسبت داده‌شده به یک سود زیاد است. به عبارت ساده‌تر اگر قرار باشد افراد بین دو عمل یکی را انتخاب کنند، به شدت تحت تأثیر پیامدهای ممکن آن دو قرار می‌گیرند. اگر یکی از آن‌ها به منزله شکست و دیگری به منزله سود یا بی‌طرفی باشد، درست هنگامی که پیامدهای ریاضی هر دو آن‌ها یکسان باشد، بیشتر افراد، از اولی اجتناب کرده و به انتخاب دومی می‌پردازند.

- مسئله دسترسی: افراد به اطلاعاتی که به راحتی قابل تصور هستند، به‌سادگی به خاطر سپرده می‌شوند یا اخیراً تجربه کرده‌اند، به‌طور نامتناسبی وزن بالا می‌دهند و بیشتر در نظر می‌گیرند. به‌عنوان مثال افراد در مورد احتمال وقوع جنایت در شهر، زمانی که خود شخصاً شاهد مورد تجاوز قرار گرفتن فردی بوده باشند، اغراق می‌کنند حتی اگر امکان دسترسی به آمار و اطلاعات کلی‌تر برای آن‌ها فراهم باشد.

- اثر تفکیک: این اثر به توضیح علت رفتار متناقض افراد در انتخاب، با تغییر موقعیت می‌پردازد. کانمن

¹ Mental accounts

² Loss Aversion

³ Availability

⁴ Isolation Effect

و تورسکی بیان می‌کنند اثر تفکیک در تصمیم به انتخاب باعث می‌شود افراد از پیامدهای مشترک چشم‌پوشند؛ به عبارت دیگر، افراد به منظور ساده کردن فرایند انتخاب بین گزینه‌های مختلف، اجزای مشترک بین گزینه‌ها را نادیده می‌انگارند و فقط به اجزائی توجه می‌کنند که در هر گزینه متفاوت است.

ریچارد تیلر^۱ از دیگر صاحب‌نظران برجسته اقتصاد رفتاری است که با معرفی ابزار تلنگر^۲ فرض رفتار عقلانی افراد را به چالش کشید (برای توضیح بیشتر به کادر ۱۰: تلنگر بنگرید). پژوهش‌های تیلر با زیر سؤال بردن این فهم متعارف، نشان داد تصمیمات انسان‌ها گاهی اوقات نسبت به آنچه فرض می‌شود کمتر عقلانی است و اینکه "عوامل روان‌شناسی" اغلب به شیوه‌هایی قابل پیش‌بینی، بر بسیاری از تصمیمات مصرف‌کنندگان و پس‌اندازکنندگان تأثیر می‌گذارد. وی مجموعه روش‌های قابل پیش‌بینی که مردم دچار خطا می‌شوند را معرفی کرد و عنوان کرد که با مدل‌سازی این انحرافات می‌توان به توصیف غنی‌تر و دقیق‌تری از رفتار انسان‌ها دست یافت (خیرخواهان، ۱۳۹۷).

کادر ۱۰: تلنگر

تلنگرها روش‌های ملایم، غیراجباری و از همه مهم‌تر کم‌هزینه برای راهنمایی مردم به سمت انتخاب‌های بهتر هستند. بر اساس پژوهش‌های پیش‌تازانه اقتصاددان رفتاری کاس سانستین^۳ درباره تلنگر، برخی از مؤثرترین تلنگرها به شرح زیر هستند:

- ۱- پیش‌فرض‌ها را به شکل ثبت‌نام خودکار در طرح‌هایی از قبیل پرداخت حق بیمه بازنشستگی یا برنامه اهدای عضو تعیین کنید، اما به مردم این اجازه داده شود که اگر مایل بودند از این طرح‌ها خارج شوند.
- ۲- ساده کردن یا روشن ساختن مندرجات فرم‌ها و رویه‌ها به طوری که مردم با دردسر کمتری مواجه شوند و با احتمال کمتری خسته شده و فرم‌ها و رویه‌ها را نیمه‌تمام رها کنند.
- ۳- طراحی هشدارها و یادآوری‌کننده‌ها که زمان یک اقدام رسیده است به طوری که مردم آن را نادیده نگیرند.
- ۴- قرار دادن گزینه‌های بهینه در ابتدای فهرست انتخاب‌ها. در شرایط برابر، احتمال بیشتری می‌رود که مردم نخستین قلم در هر فهرست را انتخاب کنند.
- ۵- قرار دادن انتخاب‌های بهینه درجایی که بیش از همه دیده می‌شود از قبیل عرضه و نمایش غذاهای سالم در جلوی چشم در کافه تریاها.
- ۶- افزودن اطلاعات اضافی، از قبیل محاسبه کالری در رستوران‌های فست فودی.

¹ Richard H. Thaler

² Nudge

³ Cass Sunstein

۷-توسل به زیان‌گریزی مردم، بابت از دست دادن چیزی که آن‌ها قبلاً داشتند. به عنوان مثال استفاده از این پیام که «اگر در مصرف انرژی صرفه‌جویی نکنید این مبلغ متضرر خواهید شد» (خیرخواهان، ۱۳۹۷).
تلنگر می‌گوید که چطور بدون استفاده از زور مسیر بهشت را برای افراد، در دسترس‌تر و هموارتر کنیم، اما در نهایت بگذاریم خودشان رفتن به بهشت را انتخاب کنند.

تیلر چند سال پس از معرفی تلنگر به این نتیجه رسید که خود تلنگر نیز نیاز به تلنگر دارد زیرا مردم گاهی اوقات تلنگرهایی باهدف زیان رساندن به دیگران طراحی می‌کنند. در نتیجه اصطلاح Sludge را که در فارسی می‌توان به لجن ترجمه کرد، به وجود آورد. تیلر معتقد است اگر گزینه‌ها و فرایند تصمیم‌گیری افراد را به نحوی طراحی کنیم که آن‌ها تصمیم‌های بد بگیرند، برای آن‌ها یک Sludge طراحی کرده‌ایم. در Sludge اگرچه انسان‌ها را به زور به جهنم نمی‌فرستیم، اما مسیر جهنم را برایشان هموار کرده‌ایم. پس باید مواظب Sludge‌ها هم باشیم. اگر طراحی را بد طراحی کردیم که تبدیل به Sludge شد، نباید از خطا کردن افراد دیگر شگفت‌زده شویم. پس اگر مسیر خطا را برای افراد هموار کردیم، دیگر آن‌ها مقصر اصلی خطا نیستند (زرنندی، ۱۳۹۷)

منظور تیلر از ابزار تلنگر، مداخله‌های ظریفی است که بنگاه‌ها یا دولت‌ها می‌توانند برای تغییر رفتار افراد انجام دهند بدون اینکه جلوی آزادی انتخاب آن‌ها را بگیرند. در یکی از نمونه‌های مشهور این ایده به نام «فردا بیشتر پس‌انداز کنید» دولت‌ها و شرکت‌ها به‌سادگی با تغییرات جزئی در فرم‌های ثبت‌نام و روال اداری مثلاً تغییر فرم درخواست افزایش پس‌انداز که پیش‌فرض اصلی موافقت افراد با افزایش پس‌انداز باشد و هر کس تمایل نداشت انصراف خود را اعلام کند (به جای این پیش‌فرض که همه مخالف افزایش پس‌انداز هستند مگر آن‌هایی که اعلام موافقت بکنند) می‌توانند تأثیر زیادی بر میزان پس‌انداز کارکنان برای دوران بازنشستگی خود بگذارند (خیرخواهان، ۱۳۹۷).

از دیگر اقتصاددانان رفتاری منتقد فروض اقتصاد متعارف می‌توان به رابرت جی شیلر^۱ اقتصاددان مالی رفتاری اشاره کرد. او فرض بازارهای کارا را در اقتصاد متعارف نقد کرده است. شیلر بازار مسکن در ایالات متحده آمریکا را به عنوان یک بازار به‌وضوح غیرکارا مثال می‌زند و در بیان چرایی بحران مالی سال ۲۰۰۸ ایالات متحده آمریکا به نقش پررنگ روایت‌ها^۲ اشاره می‌کند.

او توضیح می‌دهد روایت‌ها توانایی تولید هنجارهای اجتماعی را دارند که تا حدی فعالیت‌های ما از جمله اقدامات اقتصادی ما را شامل می‌شود. روایت‌ها ابزارهای اصلی تغییر سریع در فرهنگ، در روحیه یا طرز فکر

^۱ Robert J. Shiller

^۲ Narratives

یک عصر یا دوره و در نهایت در رفتار اقتصادی هستند. به نظر می‌رسد ذهن انسان تلاش می‌کند تا با قرار دادن حوادث در یک روایت متأثر از تعاملات اجتماعی، به درک پایدار از حوادث دست یابد. روایت‌های توزیع‌شده، اغلب روایاتی موازی پیرامون یک موضوع مشترک، ایجاد می‌کنند؛ به عبارت دیگر در هنگام شکل‌گیری حباب قیمتی، افزایش سریع قیمت موجب گسترش داستان‌های محبوب (شکل‌گیری روایت‌های موازی) می‌شود که سبب افزایش تقاضا و افزایش مجدد و بیشتر قیمت می‌شود. به عنوان مثال در حباب بازار سهام، روایت‌ها ممکن است داستان‌هایی از شرکت‌هایی با تکنولوژی جدید پرزرق و برق و افرادی که تکنولوژی را ایجاد کرده‌اند، باشد. در حباب بازار مسکن، روایت‌ها ممکن است داستان‌هایی از افرادی باشد که توانستند در سرمایه‌گذاری برای خرید خانه سود خیلی زیادی کسب بکنند (Shiller, 2017).

شیلر به اقتصاددانان پیشنهاد می‌دهد برای یافتن منبع نوسانات اقتصادی مبنای روایی نوسانات اقتصاد کلان را درک و به نقش پررنگ اقتصاد روایی^۱ بیشتر از اقدامات سیاستی در آینده توجه داشته باشند (Shiller, 2017) ولی با این وجود تأکید می‌کند که نباید به روایت‌ها در تفسیر حرکت بازار بیش‌از اندازه بها داده شود چراکه عوامل دیگری نظیر سیاست‌های پولی نیز هستند که به صورت بالقوه می‌توانند بر سطح نرخ بهره و از این رو نرخ تنزیل تأثیر بگذارد. همچنین فراتر از سیاست پولی عوامل بسیاری همچون سبک زندگی و هدف از خرید وجود دارند که روی تصمیمات فرد در مورد خرید دارایی‌های بلندمدت نظیر خانه اثر می‌گذارند که آن‌ها نیز باید در نظر گرفته شوند (Shiller, 2007).

اقتصاد رفتاری به‌رغم اینکه جوان‌ترین مکتب اقتصادی است، اما کمک چشمگیری به اقتصاد کرده است تا در نظریه‌های خود در مورد عقلانیت و انگیزه‌های انسان تجدیدنظر کند. به لطف کمک‌های نظری این مکتب، درک به مراتب بالاتری نسبت به نحوه تفکر و رفتار انسانی کسب شده است (چانگ، ۱۳۹۸).

جمع‌بندی

بررسی تاریخ عقاید اقتصادی از چند منظر حائز اهمیت است. منشأ و ریشه رویدادها و تحولات مهم کنونی و مسیر حرکت جامعه و اقتصاد به گذشته مربوط می‌شود. از این رو با شناخت عالمانه و آگاهانه گذشته و اندیشه‌های پیشینیان، اشراف کامل‌تری نسبت به موانع و مشکلات و نیز فرصت‌های موجود به دست می‌آید. ضمن آنکه جهل نسبت به تاریخ و پیشینه هر موضوع، انسان را مستعد افتادن در دام مباحثات غیررسمی کسالت‌بار و نیز اجرای سیاست‌های اقتصادی بدتر می‌کند. تاریخ نه فقط به این علت مهم است که کسانی که تاریخ نمی‌دانند محکوم به تکرار اشتباهات آن هستند بلکه تاریخ به خاطر چشم‌انداز و وسعت دیدی که به انسان می‌دهد نیز ارزشمند است.

¹ Narratives Economics

در صد سال گذشته در عرصه جهانی تحولات بسیاری مانند استقرار نظام‌های برنامه‌ریزی مرکزی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی و چین، فاشیسم در ایتالیا، سوسیالیسم ملی در آلمان هیتلری، توافق بزرگ در آمریکا، برتون وودز و اقتصاد کینزی پس از جنگ جهانی دوم، ملی‌شدن گسترده در انگلستان حزب کارگری و ... مشاهده شده است که پشت هر کدام از این برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های متفاوت اقتصادی، جنگ مکاتب و اندیشه‌های اقتصادی قرار داشته است.

مشاهده می‌شود درحالی‌که هر کدام از جوامع بشری نظام اقتصادی مخصوص خود دارند، بررسی آکادمیک علم اقتصاد عمدتاً بر مطالعه نظام اقتصادی بازار-محور یا سرمایه‌داری به جای نظام اقتصادی برنامه‌ریزی، متمرکز شده است. در جوامع سنتی یا دستوری، بازارها یا حضور نداشتند یا در مقایسه با سایر روش‌های سازمان‌دهی تولید و توزیع در حاشیه بودند. اقتصاد در جوامع سنتی درون نهادهای فرهنگی و حتی ایدئولوژیک (مانند مناسک و دین) حک شده بود. در جوامع دستوری (مانند فئودالیت و برده‌داری)، اقتصاد درون نهادهای سیاسی جاسازی شده بود و پس از اینکه نظام سرمایه‌داری ظهور و توسعه یافت، اقتصاد به شکل منفک‌شده و مستقل از اجتماع درآمد.

با ظهور اقتصاد بازار محور یک نهاد مشخصاً اقتصادی معرفی شد که تولید و توزیع را تعیین می‌کند. مهم‌ترین پرسش طرح شده در نظام مبتنی بر بازار این بود که طرز کار نظام بازار چگونه است و چه نیروهایی می‌توانند چنین نظامی را سامان دهند. البته که نظام بازار کامل نیست و در مواردی شکست می‌خورد (ترقی و تنزل اقتصادی، تورم و رکود، بیکاری و بحران‌های مالی) اما اینها کاملاً تصادفی نیستند. حتی اقتصاددانانی از قبیل مارکس و کینز که به مشکلات نظام سرمایه‌داری اذعان داشتند به گرایش‌های اساسی (قانونمندی‌ها و قواعد) در بازارها باور داشتند. نظریه‌های متفاوتی درباره این قواعد و گرایش‌ها وجود دارد که شامل مکاتب و اندیشه‌های اقتصادی کلاسیک، نئوکلاسیک، مارکسیسم، اتریشی، کینزین، نهادگرایی و اقتصاد رفتاری با زیرشاخه‌هایشان می‌شوند؛ اما نقطه اشتراک این مکاتب این ایده است که می‌توان قانونمندی‌ها و رفتارهایی قابل اتکا را شناسایی کرد که بینش‌های ارزشمندی درباره طرز کار بازارها به ما می‌دهند. هر کدام از این مکاتب اقتصادی صاحب انواع گول‌های اندیشه و ذهن‌های زیبا با ایده‌های فکری و نظریه‌ها و جعبه ابزارهایی هستند. هر کدام از آنها به گوشه‌ای از مسائل گسترده و پیچیده جهان واقعی چشم دوختند و آن را در قالب مدلی ساده‌شده و قابل فهم عرضه داشتند. آنها نه فقط به شناخت بهتر انسان‌ها از جهان کمک کردند بلکه سیاست‌هایی هم برای بهبود شرایط پیشنهاد دادند که در اختیار اقتصاددانان حرفه‌ای قرار دارد تا با کمک آنها بسته‌های سیاستی مختلف و متناسب با شرایط و مقتضیات و اهداف جامعه تهیه کنند و به سیاستمدارها و تصمیم‌گیرها تحویل دهند.

منابع

۱. الویت، جان ای، ۱۳۸۶، "نهادگرایی به عنوان رهیافتی به اقتصاد سیاسی"، مترجمان: آرش اسلامی و علی نصیری اقدم، اقتصاد سیاسی، سال دوم، شماره ۵ و ۶.
۲. امیری، میثم، ۱۳۹۶، "اقتصاد رفتاری و فرار مالیاتی"، فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، سال هفدهم، شماره ۶۴.
۳. باصری، عباس رضانی، میرفردی، اصغر، ۱۳۹۳، "تبیین نهادگرایی و گرایش آن به توسعه"، مجله اقتصادی شماره‌های ۳ و ۴، صص ۱۲۱-۱۳۸.
۴. تفضلی، فریدون، ۱۳۹۴، "تاریخ عقاید اقتصادی، از افلاطون تا دوره معاصر"، نشر نی.
۵. تیموری، عباد، رنایی، محسن، معرفی محمدی، عبدالحمید، ۱۳۹۶، "نقد انتخاب عقلایی از منظر رویکردهای رقیب: اقتصاد رفتاری، آزمایشگاهی و علوم مغزی"، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی ایران، سال ۲۲، شماره ۷۳.
۶. جعفری صمیمی، احمد، محمدی‌خیا، محسن، ۱۳۹۳، "تحلیلی بر پنج دهه تحولات اقتصاد پولی، پژوهش‌های پولی-بانکی".
۷. خداداد کاشی، فرهاد، ۱۳۸۸، "دیدگاه‌های مختلف در مورد مفهوم و نظریه رقابت و تطبیق آن با وضعیت رقابت در بخش صنعت ایران"، فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی سال هفدهم، شماره ۵۱.
۸. خیرخواهان، جعفر، ۱۳۹۷، "بررسی مسائل روز اقتصاد ایران: اقتصاد رفتاری و کاربرد آن در تصمیم‌گیری دولتی و مدیریت بنگاه‌های اقتصادی"، اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران.
۹. دینی ترکمانی، پوریا، ۱۳۹۱، "مروری بر نظریه‌های تجارت بین‌الملل"، مجله اقتصادی - ماهنامه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی، شماره ۲.
۱۰. رهبر، فرهاد، امیری، میثم، ۱۳۹۴، "اقتصاد رفتاری و سیاست‌گذاری عمومی"، برنامه‌ریزی و بودجه، سال ۱۹، شماره ۴.
۱۱. زاهدطلبان، علی، اشرفی، یکتا، خداپرست، مهدی، ۱۳۹۳، "مروری بر مبانی انتقادی نظریه تعادل عمومی اقتصاد نئوکلاسیک، فصلنامه سیاست‌های مالی و اقتصادی".
۱۲. زرنندی حامد، ۸ دی ۱۳۹۷، "هموار کردن مسیر جهنم: چطور بازار درستکار را درستکار نگه داریم؟"، هفته‌نامه تجارت فرد، شماره ۳۰۰.
۱۳. سعیدی، علی و سیدمحمدجواد فرهانیان، ۱۳۹۰، "مبانی اقتصاد و مالی رفتاری"، سازمان بورس و اوراق بهادار، شرکت اطلاع‌رسانی و خدمات بورس تهران.
۱۴. شاکری، عباس، ۱۳۸۴، "مروری تاریخی بر روند شکل‌گیری نظریه‌های اقتصاد کلان"، پژوهش‌های اقتصادی ایران، شماره ۲۳.
۱۵. شاکری، عباس، ۱۳۸۷، "اقتصاد کلان: نظریه‌ها و سیاست‌ها"، انتشارات نویسا.
۱۶. شهرآبادی، ابوالفضل، بشیری، ۱۳۸۶، "هربرت سایمون متفکری نوآور (برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۷۸ به پاس پیشگامی در مطالعات مربوط به فرایند تصمیم‌گیری در سازمان‌های اقتصادی)"، مجله اقتصاد، بورس و اوراق بهادار، شماره ۶۸.
۱۷. طیب نیا علی، نیکو نسبیتی، علی، ۱۳۹۲، "نهادها و رشد اقتصادی"، برنامه‌ریزی و بودجه، سال ۱۸، شماره ۱.
۱۸. عرفانی، علیرضا، ۱۳۸۲، "اندیشه‌های اقتصادی دنیل کانمن برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۲"، مجله تحقیقات اقتصادی.
۱۹. غنی‌نژاد، موسی، ۱۳۷۶، "اخلاق از دیدگاه هایک"، نقد و نظر، شماره ۲ و ۳.

۲۰. فیض پور، محمدعلی، امامی میبیدی، مهدی، ۱۳۹۲، "رقابت و تأثیر آن بر افزایش رفاه اجتماعی: شواهدی از صنایع تولیدی ایران با استفاده از روش‌های هاربرگر و کولینگ - مولر"، فصلنامه اقتصاد مقداری (بررسی‌های اقتصادی سابق)، دوره ۱۰، شماره ۲.
۲۱. کیان، علیرضا، پورحیدری، امید، کامیابی، یحیی، ۱۳۹۶، "بررسی تأثیر حسابداری ذهنی بر رفتار سرمایه‌گذاران از دیدگاه گزارشگری مالی"، پژوهش‌های حسابداری مالی، شماره ۳۲.
۲۲. متوسلی، محمود، ۱۳۹۶، "توسعه اقتصادی: مفاهیم، مبانی نظری، رویکرد نهادگرایی و روش‌شناسی"، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی.
۲۳. متوسلی، محمود، فتح‌اللهی، جمال، ۱۳۸۹، "مقدمه‌ای بر نظریات ویلیامسون و کاربرد آن در تحلیل مسائل توسعه ایران"، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی سال ۱۰، شماره ۳.
۲۴. متوسلی، محمود، همکاران، ۱۳۹۵، "تأملی بر مکتب اتریش: پیدایش و تحول آن"، توسعه کارآفرینی، دوره ۹، شماره ۳.
۲۵. مرکز تحقیقات و بررسی‌های اقتصادی، دی ۱۳۹۵، "بروشور اقتصاد به زبان ساده: نهادها و تولید"، اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران.
۲۶. مشهدی احمد، محمود، ۱۳۹۳، "نهادگرایی و بلن چالشی در برابر بنیان‌های روش‌شناختی و نظری علم اقتصاد"، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی سال چهاردهم، شماره ۵۲، صص ۸۷-۱۲۲.
۲۷. مهدوی، ابوالقاسم، نصیری اقدم، علی ۱۳۸۸، "تطور برنامه پژوهشی یک اقتصاددان نهادگرا: داگلاس سیسیل نورث"، دو فصلنامه جستارهای اقتصادی.
۲۸. نورث، داگلاس، ۱۳۹۷، "فهم فرآیند تحول اقتصادی"، مترجمین: میرسعید مهاجرانی و زهرا فرضی زاده، نشر نهادگرا.
۲۹. نورث، داگلاس، جان والیس و بری وینگاست، ۱۳۹۶، "خشونت و نظم‌های اجتماعی"، ترجمه جعفر خیرخواهان و رضا مجیدزاده، نشر روزنه.
۳۰. هاجونگ، چانگ، ۱۳۹۸، "کتاب اقتصاد: راهنمای کاربری"، مترجمان فرهادی‌پور، محمدرضا، خوش‌خو، محمدمهدی، انتشارات اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران.
۳۱. Findlay, R. 1987. 'Comparative advantage', in J. Eatwell, M. Milgate and P. Newman (eds), The New Palgrave: A Dictionary of Economics, Basingstoke: Macmillan, volume 1.
۳۲. Irwin, A. Douglas, 2017, "Ricardo and comparative advantage at 200," in Cloth for Wine? The Relevance of Ricardo's Comparative Advantage in the 21st Century, edited by Simon J. Evenett, CEPR Press.
۳۳. Shackle G.L.S., 1972, Epistemics and Economics: a Critique of Economic Doctrines, Cambridge: Cambridge University Press.
۳۴. Shiller, Robert J, 2017, 'Narrative Economics', Cowles Foundation Discussion Paper No. 2069.
۳۵. Shiller, Robert J., 2007, 'Understanding Recent Trends in House Prices and Home Ownership', National Bureau of Economic Research, Working paper Series No. 13533, Cambridge, MA.